«حریت افکار سید جمال الدین افغانی وطبیعت نجیب ودرست وی درموقع صحبت‌مرا باین اعتقادواداشت که‌من درپیش خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتن مثلا ابن سینا یاابن‌رشد را باردیگر زنده شده می‌بینم، یایکی ازآن آزاد مردان بزرگ راکه‌دردنیا نمایندهٔ روح انسانیت‌بوده‌اند، مشاهده می کنم ...»

رنان، نویسندهٔ فرانسوی

معاصر سید

نوت:

پورتریت روی جلد: تمثال سیدجمال‌الدین افغانی که استاد مرحوم عبدالغفور برشنا ترسیم کرده است .

نسب وزادگاه سید جمال الدین الافغانی

نویسنده :

پوهاند عبدالحی حبیبی

به‌مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال‌الدین افغانی

مؤسسه انتشارات بیهقی

حوت ۱۳۵۵



این عکس راسید افغانی به برهان الدبن بلخی یادگار داده است .

فهرست

تذکر :

مسروریم که در عصر انقلا بشکو همند نظام جمهور ی اذها ن وتو جهات مردم خودرا در شرایـطمعاصر تقویه می بخشیم تابه نحوی بیندیشند که زندگی را در فـــروغ‌ارزشهای علوم وفنو ن دنیا متمدن آرایشس و پیرایشس بدهند .

ازسو ی دیگر در تسلســـــلاحیای میراث هــای فر هنگی که‌از طبیعت کهن سرزمین خود مـــاسرچشمه گرفته است وپیوند های مارا به گذشته های مثبت و پــرافتخار باثبات میرساند به معر فی شخصیت ها و رجا ل نامدار علمی، تاریخی ، فلسفی وسیا سی و طــن خود می پردازیم تا رشته هـــای‌مباهات‌ملی و تاریخی ما دراستمرار حیات ملی وبین المللی ما مستحکــم‌وپایدار بماند .

ازآنرو وزارت اطلا عا ت وکلتوربحکم رسالت فر هنگی و ملـــی خویشس درپر تو پالیسی کلتور ی‌دولت مترقی جمهور ی در این آوان مقام شا مخ مردی را تجلیل مینمایدکه هشتاد سال پیشس چشم‌ازجهان فروبست . سید جمال الدیـــــن‌فرزند سید صفدر از خانواد ۀعالی نسب که شجرۀ آن از طریـــــق‌سید علی تر مذی محدث مشهور و حسین بن علی بن ابی طالب بـــه‌دودمان حضر ت سرور کائنـــا ت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم‌میرسد در سال ۱۸۳۷ دراسعدآباد کنر پا بعرصۀ زند گـــــی‌نهاد.

دراین اثر« نسب وزاد گاه سیدجمال‌الدین افغانی» تالیف بنا غلی محترم پو هاند «حبیبی» خوانندگان‌ار جمند در جریان زند گی نا مۀ یکی از فرزندا ن نامدار وعا لـــی‌مقدار کشور خو یش قرار می گیرند که براستی شیوه های زندگـــی‌وی در چنان شرایط دشوار کــــه شرق درحصار فتنه های استعماری‌افتاده بود شور آفرین و انتبـــاه انگیز است .

پو هاند دکتور نوین

وزیر اطلاعات و کلتور

اول حوت ۱۳۵۵

پیش گفتار

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید
تبارک الله ازین فتنه ها که درسر ماست

(حافظ)

این بیت عالی و پر افتخار لسان الغیب حافظ شیراز، حسب الحال سید جمال الدین افغا نیست.

بر ما خوب روشن نیست، که خواجه شیراز، چه فتنه ها در سر داشت؟

اما جمال الدین مرد آزاده نهضت بخش دانش پژوهی که خودرا:

«الغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان» (۱)

گوید، و چنین هم بود، فتنه هایی که ما میدانیم، در سر داشت. وی با شاهان زورمند ومقتدر و استثمارگران جهان خوار و خرافت پرستان

---

(۱) مجموعهٔ اسناد و مدارک دربارهٔ سید جمال الدین ۱۰، طبع تهران ۱۳۴۲ ش.

روحانی نما پیکار کردی. ولی آنقدر استغناء مزاج داشتی، که روز نفی و اخراج وی از مصر چون در نهر سویز بکشتی نشست و پولی هم در جیب نداشت، گروهی از سوداگران عجم، برای سفرش زادی نقد فراهم آوردند، مگر سید گفت:

«پول خود رانگهدارید، که شما نیاز مندتر بدانید!
ولی شیر هرجائیکه رود طعمهٔ خود را همی یابد.» (۱)

سید از کلکته تا استانبول و از قاهره تا لندن، جنبشی مثبت ومقدس، در افکار هزاران جوانان شرق، پدیدآورد، که شاگردانش اصطلاحی دلچسپ بنام «الافکار الجمالیه» (۲) برای آن وضع کردند، و بغض و مبارزهٔ آشتی ناپذیر با انگلیس (بزرگترین قوهٔ استعماری عصر) درادب معاصر عرب به «بغض الافغانی» تعبیر گردید، که سلیم بك العنحوری، یکی از شاگردان مکتب سید، در دیوان «سحر هاروت» گفت:

ترنو الی بمقله غضبی اذا
بصرت بطود سال کالودیان

(۱) رشید رضا: تاریخ الاستاد الامام ۱/۳۲، طبع قاهره ۱۹۳۱م

(۲) همین کتاب ۱/۶۰۱

فکاءننی بیکونسفیلد زمانه (۱)
وکاء نهامن بغضها الافغانی (۲)

سید را ما افغانان از یك خانوادهٔ نجیب مراد مردم، و هم مرد علم و مبارزه و سید صحیح النسب بانجابت میدانیم، که اسلافش مدتها در یك گوشهٔ افغانستان قدیم از مجاری دریای کابل تا کنر و سوات و دریای سند علیا، مراتب بزرگ امارت روحانی داشته و مورد ارادت بی پناه مردم بوده اند.

درسیاست و آزادی طلبی و تنبیهٔ ملل شرق او را «استادالاساتید» و از پیشتازان مبارزه بااستعمار و استبداد و خرافات میدانیم.

ولی دربرخی ممالك دیگر باتأسف دیده میشود، که این مرد پاکدامن مبارز و غمخوار شرق راحتی به وابستگی به سیاستهای خارجی هم تلویم کرده اند و این عادت سیئهٔ برخی نویسندگان کج نگراست. و لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام.

ولی بانشر اسناد نشرناشده (مانند نامهٔ حجة الاسلام حاجی میرزا ابوطالب زنجانی، که درسنه ۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹م به برادرخود نوشته) روشن گردید، که خالد خلیل بیك افندی سفیر کبیر دولت عثمانی بمرحوم

(۱) کتاب مذکور ۱/۳۲. یعنی: هنگامیکه بسوی او با چشمان اشکبار، که مانند وادی سیلابیست پیاپی نگاه کردم، وی بانظری خشمگین بمن نگریست، گویامن بیکونسفیلد عصر او باشم، و وی دارای بغض الافغانی بامنست.

(۲) لارد بیکونسفیلد: دسرایلی صدراعظم انگلستان درعصر سید.

حجة الاسلام زنجانی اعتراف کرده، که جریدهٔ عروة الوثقی که برضد کفر(انگلیسی) بود، حسب خواهش انگلیس در فرانسه توقیف شد، و باز که سیداز تحصن سرقدحضرت عبدالعظیم به اسؤحال اخراج گردید، این هم توطئهٔ انگلیس بود. (۱)

بلی! شخصی که درمقدمهٔ «تتمة البیان» خود باخصوصت افراطی و وضاحت، انگلیس آنوقت را «الحضجر الذی لم یشبعه ابتلاع مأتی ملیون من الناس ولم تروه میاه الکنك والتیمس. بل فغر فاه لیبتلع بقیة العالم کله ویشرب میاه النیل والجیحون» (۲) میگوید، و در مستعمرات وسیع آن، جنبشی خطرناک، برخلاف او می انگیزد، و باز بشاگرد ترکستانی خود، شیخ عبدالرشید تاتاری گوید:

«فرزندم! عنقریب جنازهٔ قیصریت روسیه را
خواهی دید و بعد ازآن به تشییع جنازهٔ
امپراتوری انگلیسی درهند خواهی پرداخت.» (۳)

---

(۱) عین عکس این نامهٔ زنجانی مرحوم در اطلاعات تهران ۱۲ مرداد ۱۳۵۰ ش شماره ۱۵۰۷۷ طبع شده است.

(۲) یعنی: آن کفتار شکمبو، که او را بلعیدن دوصد ملیون مردم، و نوشیدن آبهای گنگ و تیمز سیراب نکرد. بلکه دهن خود را برای بلعیدن باقی دنیا و آبهای نیل و جیحون نیز کشوده است.

(۳) محمود ابوریه: جمال الدین الافغانی ۱۴۳ طبع قاهره ۱۹۶۶م. مراد سقوط امپراتوری تزاری روسی در ۱۹۱۷م و انحلال امپراتوری برتانوی درسنه ۱۹۴۷م در هند است، که سید درآنوقت پیش بینی کرده بود.

چگونه میتواند، آلهٔ دست این و آن باشد؟ درحالیکه بعداز مردنش، جز کتابی چند و کاغذ و لباسی اندک که کم ارزش ازو ترکه یی نمانده باشد؟

بلی! وی اگر باسیاستها و مراکز نیرومند قدرتهای جهانی آنوقت، تماسها داشت، برای آزادی شرق و اضمحلال استعمار غرب بود، تا ازیکی درمقابل دیگر کار گیرد. والا اگر برای مطامع مادی، ناآرام و سرگردان بودی، البته ترکات بزرگ مالی ازو مانند ملکم خان و امثالهم باقی ماندی، که چنین چیزی را هیچکس درهیچ جایی ازو ندیده و نه شنیده است.

چون دربارهٔ سیدجمال الدین و زندگانی و آثار و اخبار او کتابهای گوناگون نوشته شده، و تاکنون ۷۰۰ عنوان را در نه زبان برمآثر او گرد آورده اند (۱)، بنابرین مادرین رساله، درینکه او چه کرد، و چه گفت، و چه نوشت؟ و نیز در رد اتهامات بدبینان او نمی پیچیم، ولی برخی ازمطالبی را که دربارهٔ سلسلهٔ نسب و اجداد و روابط دودمان افغانیش باسادات همدان بدست آمده و تاکنون مکشوف نبود، درین رساله می آوریم.

درنوشتن این رساله مرادما فقط کشف واقعیت عینی براساس اسناد و استقراست، و بهرصورت او را شخصیت نافذ عظیمی دانیم، که بتمام ملل شرقی تعلق دارد. ولی اگر حقایقی نامکشوف و ناگفته دربارهٔ او بدست آید، آنرا بدون شایبهٔ تعصب و نظر خاص باید نوشت. و امیدوارم درین رساله

---

(۱) قدسی زاده: ببلوگرافی سیدجمال الدین طبع ۱۹۷۰م.
نیکی کدی: بیوگرافی سیاسی سید جمال الدین الافغانی، طبع کالیفورنیا ۱۹۷۲م.

این مقصد را مراعات کرده باشم . و رنه اگر خود سید ، دربین مابودی ، شاید چنین گفتی :

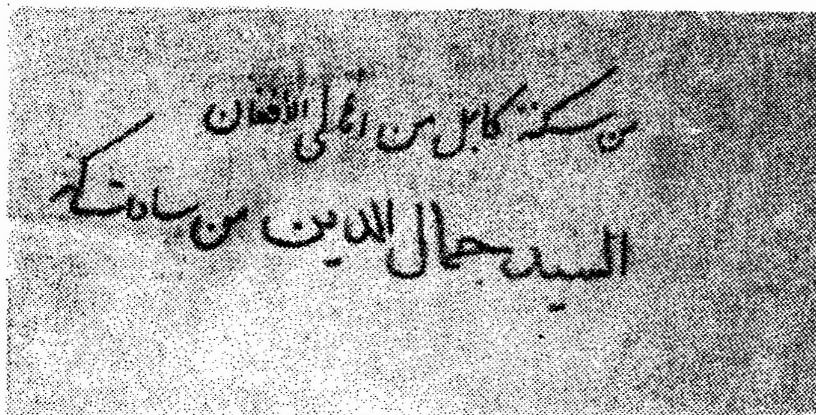
شایان جنون‌ما ، پهنای دوگیتی نیست
این راهگذر مارا ، آن راهگذر مارا

کابل، جمال‌مینه ۵ سنبله ۱۳۵۵ ش

عبدالحی حبیبی

(۱)
الافغانی

در بارهٔ شهرت و انتساب بیك ملت و حسب و نسب اشخاص ، معتبر ترین اقوال آنست که‌خود شخص گفته و خود را بیك ملت‌و یا جایی نسبت‌داده باشد تا جائیکه دراکثر نامه های امضایی سید در اسناد و مدارك و کتب دیگر ظاهر است ، امضای وی جمال الدین الحسینی الافغانی است ، که گاهی کابلی و یا استنبولی و روسی وطوسی راهم حسب الضروره بران افزوده .
و روشن ترین وقوی ترین سند بقلم خود او بر ورق اول سفید کتاب «الحاوی للمسایل النفایس» (چاپ بولاق ۱۲۵۳ق) چنین است :


من سکنة کابل من اهالی الافغان
السید جمال الدین من سادات کنر

(اسناد و مدارك ،تصویر ۲۳ لوحه۷)

اینکه کسی بگوید : من فلان و از اهالی فلان کشور و از طایفهٔ فلانم،
شهادت شخص دربارهٔ نفس اوست ، که عقلاً و عرفاً و حتی شرعاً معتبرتر
است ، و درمقابل آن اقوال و تأویلات و توجیهات مصنوعهٔ دیگران را
اعتبار نتوان داد . درحالیکه دوست نزدیک و هموطن خدمتگارش سید محمد
برهان الدین بلخی این بیت را برای لوح مزار سید گفته بود ، که در
مجموعهٔ شهیدعلی پاشا ۲۷۰۳ (ورق ۶۶) بخط برهان زاده محمد موسی مقیم
استانبول ثبت است .

اوست از سادات معروف کنر همچو جدخویش
حیدر وارث پیغمبر است (۱)

درین باره قول علامه تقی زاده فراموش شدنی نیست که :

« بهرحال این را باید گفت که منشأ روایت افغانی
بودن ، خود سید بوده ، و اغلب اشخاص غیر
ایرانی که او را دیده اند ، از و اینطور روایت نموده اند.» (۲)

محقق دیگر علامه قزوینی مرحوم نیز فرضیات برخی از نویسندگان
ایران را دربارهٔ سید :

«فی الواقع ،باورنکردنی وخارج ازعرف و قیاس و
منطق ، ومخالف رسوم متعارفهٔ بین ملل ودول
و اشبه اشباه به حکایات الف لیله و لیله شمرده است.»(۳)

(۱) اسناد ومدارک ،ص ۱۵۳ به نقل ازقول استاد مجتبی مینوی.
(۲) تقی زاده : مقالات کاوه دربارهٔ سیدجمال الدین ص۳ طبع تبریز ۱۳۳۸ش
(۳) محمد قزوینی :شمارهٔ ۳سال ۲مجلهٔ یادگار طبع تهران .

در بین دلایلی که برای غیرافغانی بودن او گفته اند، یکی اینست ، که
بقول مرحوم تقی زاده :

« این تظاهر برای اجتناب ازتسلط مامورین ایران در خارجه
نسبت باو و مزاحمت وی بعنوان تبعت ایران بوده ، که در
آن اوقات این مزاحمت نصیب غالب ایرانیان مقیم خارجه بود.» (۱)

اگر مااین سخن را دلیل تغییر عنوان ایرانی به افغانی بشماریم، دراسنادو
مدارک که دو قطعه تذکرهٔ مرور (پاسپورت) سید عکاسی شده(تصویر ۱۳۹
مورخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۹۸ق و تصویر ۱۵۰، از عصر ناصرالدین شاه)
وازین برمی آید، که سید ازینکه رسماً تذکرهٔ مرور ایرانی بگیرد
اجتنابی نداشته و مزاحمتی نبوده است ، که خود را برای اختفا و خدعه
(باآن شهرتی که داشته) الافغانی معرفی نماید .

مرحوم تقی زاده می نویسد :

«درفارسی چه در نوشتن وچه درحرف زدن ، لهجه و شیوهٔ عربی و
شایدافغانی داشت و مخصوصاً نوشتن فارسی او نزدیکست انسانرا در
ایرانی گری او بشبهه بیندازد ....وقتی سیدخواست به حسنعلی خان
امیر نظام کاغذبنویسد ،اول قدری فارسی نوشت .چون بدلخواهش
نشد، پاره کرد و بعربی نوشت .چه درفارسی مسلط نبود . » (۲)

خوب ! درصورتیکه شخصی برفارسی مسلط نباشد ، و درلهجهٔ او لحنی

(۱) مقالات کاوه ، ص ۳۱ .
(۲) همین کتاب : ص ۳۱



(عکس اول) سیدبرهان الدین بلخی یکی ازمخلصان هموطن سیدجمال الدین افغانی .

که مؤید ظن غیر ایرانی بودن او باشد، و خود وی خود را افغانی بگوید و بنویسد، درینصورت چگونه «تصور میرود، که نسبت ایرانی (بدون دخالت تعصب و تصاحب)» (۱) صحیح تر باشد؟

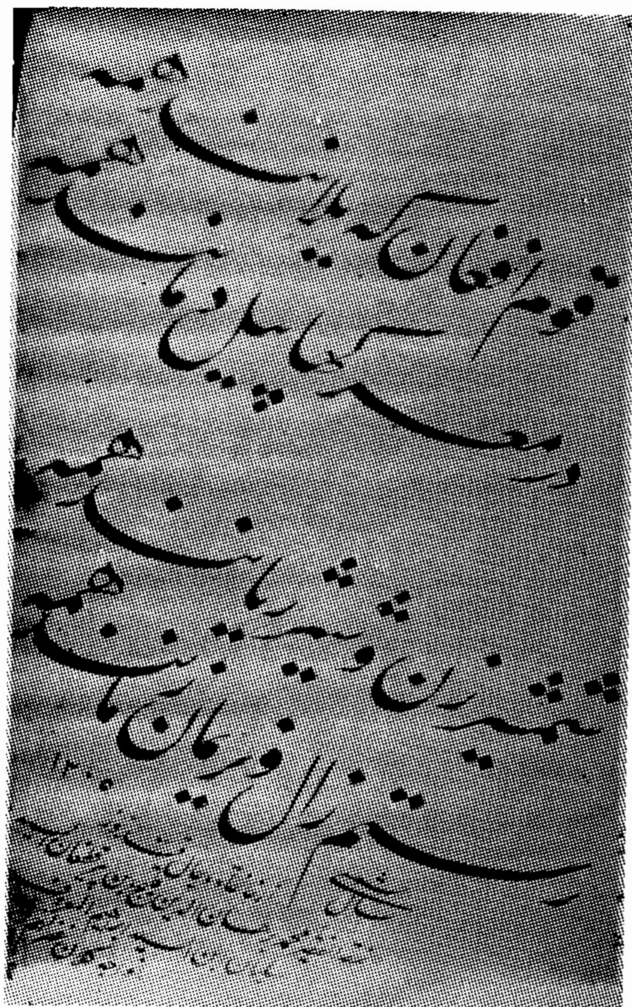
مسئله دیگری که مرحوم تقی زاده طرح کرده، دانستن [illegible] سید است، که بقول آن مرحوم «ترکی عجیبی غیر ازعثمانی بوده، درحالیکه درخود کابل یا حوالی آن ترکی معمول نیست.» (۲)

این سخن نیز واقعیتی ندارد، زیرا متصل کابل درقریهٔ نانک چی مردمی هنوز بترکی غیر عثمانی گپ میزنند، وما درشهر کابل هزاران برادران اوزبکی زبان ولایات شمال افغانستان، اکنون هم حاضر داریم، که بهردو زبان ترکی شرقی و دری گپ میزنند، واکثر مردم افغانستان زبان یکدیگر را می فهمند وسخن گویند.

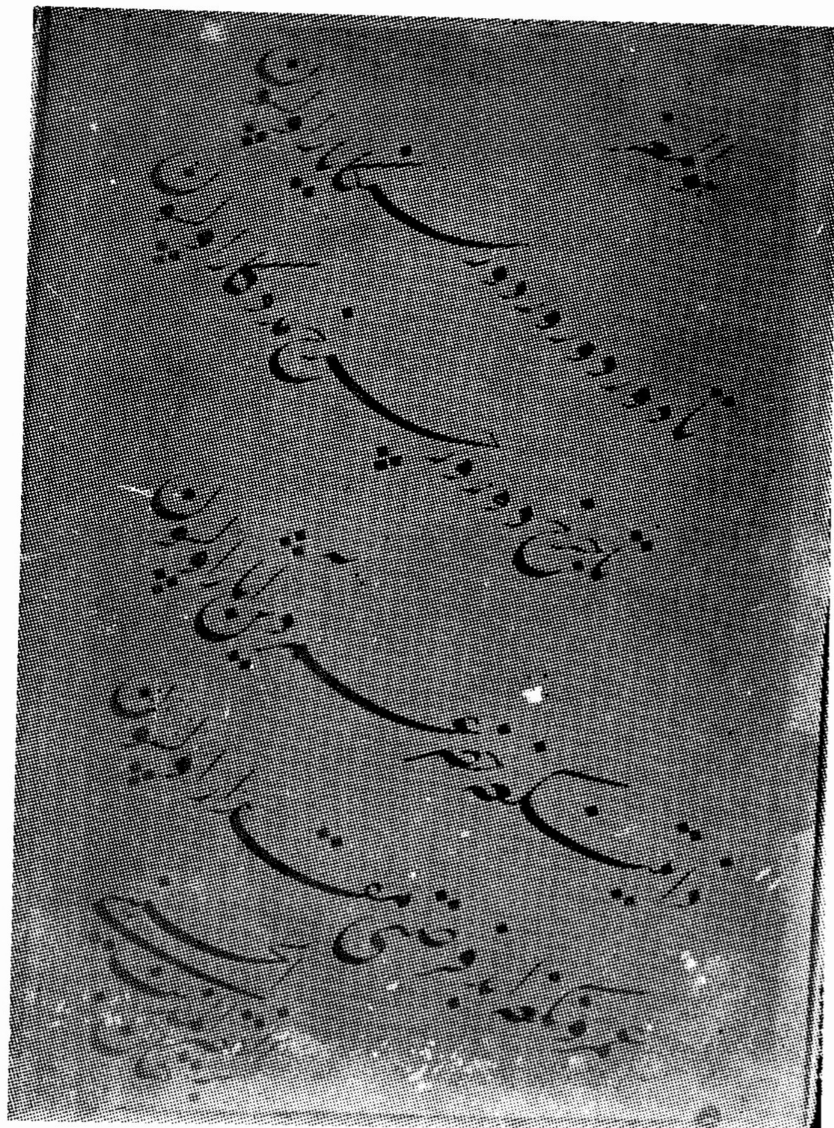
میدانیم که خدمتکار وشاگرد سیدبنام برهان الدین بلخی، زبان اوزبکی (ترکی شرقی) رامیدانست. پس هیچ بعدی ندارد، که سید باآن جودت ذهن و قریحه، زبان ترکی غیر عثمانی یعنی لهجهٔ اوزبکی راکم کم ازو آموخته باشد. زیرا سید درآموزش زبانها، استعدادی شگفت داشت و زبان فرانسه رادر سه ماه بدون معلم بقدر کفایت یادگرفت. (۳)

پس ترکی دانستن او دلیل افغانی نبودنش نیست، ودراسناد ومدارک (ص ۶،۷،۸،۱۱) به اسنادی بقلم خود سید اشاره شده، که اشعار ترکی

(۱) تقی زاده: همین کتاب ۶۲.
(۲) تقی زاده: همین کتاب ۶.
(۳) تقی‌زاده: همین کتاب ۳۷.



(عکس ۲) نمونه خط وشعرسیدبرهان الدین بلخی باامضای او .



(عکس ۳) نمونه خط نستعلیق شعر ترکی سید برهان الدین بلخی .

فضولی و نوایی را نوشته ، و ترکی را حین سکونت افغانستان میدانسته است ، و شاگرد بلخی او اشعار ترکی و دری خود را به نستعلیق خوش نوشته، که ما در بنجا عکس دو قطعه را آورده ایم . (۱) . (بنگرید: عکس ۱، ۲ و ۳)

تخلص افغانی ؟

مرحوم تقی زاده می نویسد :

«حاج غلام حسین در مدت اقامت سید در بوشهر ازو پرسید، که شما از اسدآباد همدان هستید ،چرا خود را به افغانی معروف کرده اید ؟ جواب گفتند : افغانی تخلص شعری منست.» (۲)

این سخن هم خیلی بعید بنظر می آید :

اولاً :سید شعر زیاد نگفته ،و ازو روایت نشده ،که در آن تخلصی چنین باشد .

ثانیاً : هفت صفحه اشعار متفرقیکه در اسناد و مدارک (ص ۸۱-۸۷) نقل شده درجهٔ متوسط دارد ، و درآخر این اشعار قصیده بیست د رستا یش رشیدی پا شا ناظر داخلیه ، مصدر به « بختم ز سر برفت و نگار از کنار هم » که در مقطع آن «رومی» تخلص دارد :

روسی در ین و لا بتو لای حضرتت
دارد امید عزو دگر افتخار هم

(۱) سید عیسی خان فرزند برهان الدین بلخی می نویسد که وی در زبانهای ترکی و چغتائی وفارسی شعرها سروده است . (شرح حال و آثار سید جمال الدین از میرزا لطف‌الله خان اسد آبادی ، ص ۱۳ ، طبع ایران ۱۳۰۴ ش)

(۲) مقالات کاوه ، ۵۵

اگر نسبت این قصیده بسید صحیح باشد (زیرا ازمقام و عادت سیددور است که مدح بسراید) (۱) باز تخلص او رومی است نه افغانی ! !

* * *

شهادت چند تن معتبر

در اسناد و مدارک (عکس۱۲۸) بامضای اسماعیل جودت و بسرش،نامه‌یی موجود است ، که از رجال مقتدر آستانه و همکیش و مخلص سید بود . در ین نامه‌به سید گوید :

«نوشته اید که با حکومت افغان باید ارتباط پیدا کرد، مابشماگفتیم که‌خودتان می توانید باین هدف برسید نه‌دیگری .زیرا مناسبت‌های زیادی شما با آنها دارید ! منجمله نسب شریف شما، وجنسیت‌شما، ونفوذ خویشان شما .... » (۲)

درهمین اسنادمکتوبی‌مورخ غرهٔ ذیحجه۱۲۸۷ ق(۱۸۷۰م) موجود است که‌در آن‌می نویسد : «سید جمال‌الدین که‌از اعضاء سابق‌مجلس معارف‌عمومی وازسردم افغانستان است ، میخواهد به حج برود ... مومی‌الیه‌شایان‌التفاتست ....مهر سیدحسن»(۳)

(۱)شایداین قصیده راسید بخطش در دفتر اول اسناد ،از سروده های شاعری‌به‌تخلص‌رومی‌بتاریخ ۱۰محرم ۱۲۸۷ ق در استنبول نقل کرده‌باشد .

(۲) اسناد و مدارک ۵۷ .

(۳) همین کتاب ۷۱ .

نامهٔ دیگر از دوست مهربان او سید محمدهادی حسینی است ، که گاهی اسدآبادی و باری اسعدآبادی یا سعدآبادی امضامیکند (۱) ،وشخص‌دانشمند عربی‌دان باخط خوش شکسته است ،که از بلاد مختلف باو نامه های محرمانه دوستانه می نویسد ، (حدود ۱۲۸۲-۱۳۰۱ق) گاهی اورا مهجة قلبی وثمرة فوادی ،وباری «یارپاریسی محبوب پارسی زبان من »خطاب میکند .این شخص‌گاهی‌بسیدباخط شکسته یی که‌بمشکل خوانده میشد نامه نوشته ،وسید ازو شکوه کرده ، ولی وی دریك نامهٔ مفصل خود کــه تاریخ ندارد ، ودرآن نوشته که سید مسیح الله (برادرسید) سه سال قبل مرحوم‌شده (وبنابرین درسنه ۱۲۹۳ق نوشته شده باشد) بسیدچنین می‌نویسد :

« اصل خط از اول شکسته عادت شده ،تغییر آن متعسر است بلکه ناممکن است . شما هم باین شدت افغان نیستید، که‌این‌خط رانتوانید بخوانید....» (۲)

ازین نامهٔ دوست اسدآبادی بسیار نزدیك محرم اسرار سید هم‌برمی‌آید ، که اورا افغان می شناخته است .

درین نامه تمام اوضاع خاندانی بقایای سید راباجنگ وجدالی که درانها واقع شده، شرح داده است ،وپدر سیدرا «عمو صفدر» میگوید . گویا نزدیکی تمامی باخانوادهٔ سید داشته است ، که بقول لطف‌الله ، سید پسر عمه‌مادری او بود . (۳)

(۱) همین کتاب ۲۹،۱۲ .

(۲) همین کتاب ، تصویر ۳۷ .

(۳) شرح حال و آثار سید ۹۷ .

سید محمد توفیق ایرانی که مدتها در استانبول مدیر مدرسه ایرانیان و ناشر مجلهٔ خاور بود ، درمجلهٔ ایرانشهر برلن می نویسد : در کتاب «اشهر مشاهیر ادباء الشرق » تألیف محمد محسن عبدالفتاح شرح حال مفصل سید آمده و در جزء دوم آن افغانیت او را ثابت کرده است . (۱)

حسین دانش اصفهانی در استانبول درجنوری ۱۹۲۶ م مینویسد :

«هیچ فراموش نمیکنم که روزی پس از قتل ناصرالدین شاه ، خبرنگار روز نامهٔ تان در استانبول ملاقاتی از سید خواست :

مخبر تان TEMP ازو پرسید: چه میگویید در تصدیق یا تکذیب کسانیکه تحریک قتل شاه را بشما نسبت میدهند ؟»

(... سید باجرأت وخشم پاسخ داد : من هنوز چنان تنزل نکرده‌ام ، که دست بکار های چنین ملتی ....بیالایم ....) (۲)

باملاحظهٔ چنین روایات میتوان دریافت که سید خود را افغانی می پنداشت ، و ملت خود را می ستود . چنانچه در سندی که بخط خودش (تصویر ۳۲ اسناد و مدارک) موجود است گوید :

«میخواهم بعد از تمام امر در هندوستان ، روانهٔ دارالامان افغان شوم ، و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه ، از خونریزی اندیشه ندارند ، واز آهنگ جنگ ، خصوصاً جنگ دینی درنگ را روا نشمارند ، به محاربهٔ دینیه و مجاهده ملیه دعوت کنم ...»

---

(۱) همین کتاب ص [illegible]

(۲) همین کتاب ص [illegible]

(۳) اسناد ومدارک ، تصویر ۳۲ سطر ۲

دو برهان دیگر

برهان الدین بلخی شاگرد سید که ذکر شکلست [illegible] در جریدهٔ [illegible] طبع استانبول (مورخ ماه تشرین ثانی ۱۹۲۶ م) چنین مینویسد :

«چون درین روزها می شنوم که حضرت استاد را بعضی ها ایرانی می پندارند ، بنا برین یادداشت را که درین خصوص حضرت استادم بمن کرده عیناً می نویسم» :

«من از سادات معروف کنر بوده در سال ۱۲۵۴ ق در افغانستان تولد شده‌ام . شیخ جمال الدین که از رؤسای بابی و از اهالی ایران می باشد بهر جایی که من رفته‌ام او هم معنی به‌آنجا رفته است . از ین سبب ایرانیها دانسته و یا نادانسته مرا شیخ جمال الدین ایرانی می پندارند. این خان فاسد ، مردود و سراپا خطا آلود دروغ مطلق است . اگر مرا خود من خوبتر می شناسم ، اینکه خود من میگویم : که من اصلاً ایرانی نیستم و افغان

می باشم و تمام افغانیها مرا می شناسند ، و تصدیق میکنند.» (۱)

رئیس هیئت علمیهٔ استانبول ،ابراهیم علاء الدین بگ در«جریدهٔ مصوره» طبع ثبات استانبول درسنه ۱۹۲۷م مینویسد که سیدگفتی :

«هیچ احتیاج باین ندارم که خودرا بیک ملتی نسبت دهم ، من افغان می باشم . » (۲)

(۲،۱) قاضی محمد عبدالغفار : آثار جمال الدین افغانی ۹ ،طبع دهلی ۱۹۴۰م .

باید یاد آوری کرد ، که اکثر مستشرقان و نویسندگان ، دربارهٔ سید و اجدادش سهوها دارند .ازآنجمله لویس ماسنیون درمجلهٔ مسلمانان طبع ۱۹۱۰م مینویسد : که سید نمونهٔ خالص تهذیب ایرانی ولی سنی بود . شاگردش رضا کرمانی اصلاً میخواست شاهزاده عبدالعظیم (؟) رابکشد، ولی ناصرالدین شاه راکشت !! (قاضی عبدالغفار ۱۷) عجبا ! یك مستشرق مشهور و اینقدر سهو بزرگ !

همچنین مستر بلنت یکی ازدوستان سید که درلندن چندین ماه درخانهٔ او ساکن بود ، روز نامچه یی دارد ، که قاضی غفار آنرا در۱۹۲۳م نزد خواهرش دیده ،وی سیدرا افغانی میداند ، ولی گوید مورث اعلاخاندانش سیدعلی محدث ترمذی(مؤلف صحیح ترمذی) است (قاضی ۱۸) که درین ل نیز بعد زمانی هفت قرن موجوداست !!

۲

اسدآبادی؟

*

نخست باید گفت: که خود سید جمال الدین تا جاییکه تاکنون از خطوط و آثارش معلوم است - هیچ گاهی کتباً خود را به اسد آباد یا اسعدآباد یاسعد آباد منسوب نداشته و امضا نکرده است، و این نسبت در خاندان میرزا لطف‌الله اسد آبادی موجود و مستعمل بود.

طوریکه گفتیم: سید محمد هادی حسینی بن سید طاهر، که بقول لطف‌الله، سید جمال پسر عمهٔ مادری او بود (خاله زاده) و در سنه ۱۹۲۶م سن ۸۸ سالگی داشت، در نامه های خود به سه املا اسد آباد - اسعدآباد - سعد آباد نوشته، و معلوم است در املای این نام، پیش از کتاب لطف‌الله اختلافی بوده، و بنابرین نسبت تولد سید به اسد آباد همدان مورد تأمل است، و آنچه شاگردان عرب و ترک ازو شنیده اند، نیز اسد آباد کنر بوده است که از آن سعد آباد و اسعد آباد هم ساخته اند. (۱)

اینکه در نام مولد سید اختلاف بوده، و آنرا هر کس بمذاق خود بشکلی نوشته، سهل است. مادر اسناد و مدارک مواردی را می بینیم که نام سید را نیز بجای جمال الدین، جلال الدین نوشته اند و حاجی سیاح که مدتها با سید و همزمانان او محشور بود، در تلگراف ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۳ق ۱۸۸٦م نام او را جلال الدین مینویسد (۲)

و باز جهانگیر وزیر معادن ناصرالدین شاه در رجب ۱۳۰۳ق در راپوری گوید:

(۱) مصطفی عبدالرازق: مقدمه عروة الوثقی ۲، و اسناد و مدارک ص ۱۲، ۲۹، ۱۰۰، ۱۳۹.

(۲) بنگرید: تصویر ۲۰۷ اسناد و مدارک، ص ۱۱۰.

«آلان در خدمت جناب مستطاب آقا سید جلال الدین (کذا) سلمه الله تعالی ... بجهت تبریک عید سلطانی مشرفست...» (۱)

بهر صورت نام این شخص، باآن شهرت جهانیش، گاهی از طرف مدعیان هموطنیت او از جمال به جلال و نسبتش هم بسه املا اسد - اسعد - سعد ضبط گردیده، که قضیه را در تحقیق یک امر مسلم، دشوارتر میساخته است.

در اوقاتیکه مراجع مردم دربارهٔ مولد و نسب سید، تنها منابع عربی و ترکی و اقوال شاگردان او در مصر و شام و عراق و یا مشاهیر الشرق جرجی زیدان و غیره بود، گفتگویی در افغانی بودن او نبود. و لی در سنه ۱۹۲۱م دانشمند محقق تقی زاده مرحوم در مجلهٔ کاوهٔ برلن مقالتی چند نشر داد، و هم سدید السلطنه پسر احمدخان مرتیب، برخی مشاهدات خود را بر آن افزود. (۲)

تقی زادهٔ مرحوم مینویسد: که ویلفرید بلنت نمایندهٔ سیاسی معروف انگلیسی، سفارش نامه هایی ازو (سید) بنام پیشروان مسلمین هند گرفت و خیلی هم بدرد او خورد. هنگامیکه سید با بلنت در پاریس بود، بتاریخ ۲ ذیحجه ۱۳۰۰ق ۱۸۸۲م در مجلسی با او حرف زد و سید از خانوادهٔ خود در افغانستان، حکایات و قصه هایی گفت. (۳)

مرحوم تقی زاده با وجود تمام مطالبی که عروة الوثقی را بنام «الافغانی» نشر کردی، و یا ارنست رنان، عالم فرانسوی و صدها شاگرد

(۱) اسناد و مدارک ۱۱۲.

(۲) کاوه: ۳ سپتامبر ۱۹۲۱م.

(۳) مقالات کاوه ۱٦.

عربی و ترکی او را بصفت (الافغانی) شناختندی ، باز هم تصور میکند که :

« نسبت ایرانی بودنش صحیح تر باشد ، یعنی از اهل اسد آباد همدان(!) »(۱)

تقی زادهٔ مرحوم درمقالات خود باضرس قاطع حکمی نکرد ، و از احتیاط علمی کار گرفت . ولی درسنه ۱۹۲۶م طبع و نشر کتاب «شرح حال و آثار سید جمال الدین» ازطرف ادارهٔ ایرانشهر برلن ، احوال راد یگر گون نموده و باتعیین خانواده و خواهر زادگان و خویشاوندان و محلهٔ اقامت سید در اسد آباد (؟) همدان ،شکوک و تأملی را دربارهٔ افغانی یا همدانی بودن او ایجاد نمود .

بعد از آن دیده میشود : که در ایران و اروپا و امریکا ،کتابهای متعددی برین موضوع نوشته و نشر شده ،که گویا سید اصلاً اسدآبادی همدانی باشد . ومورد اتکاء اکثر این نویسندگان محترم هم همان کتاب میرزا لطف‌الله‌و بودن خانوادهٔ سادات اسد آبادی همدانی و گورستان ایشانست ،که سید صفدر پدر و خواهران و اقارب سید درآن مدفونند(!)

ولی خوانندهٔ گرامی درسطور آتی خواهد دید، که این دلایل یکی هم سید جمال و پدرش سید صفدر را اباً و نسباً اسد آبادی همدانی نمی سازد .

(۱) کذا [illegible]

کتاب میرزا لطف الله

این شخص که بموجب نوشتهٔ پسرش صفات الله (ص۶۱ شرح حال سید) گویا خواهر زادهٔ سیداست ، بقول کاظم زادهٔ ایرانشهر ،یکی از آزادیخواهان روشن فکر بود که در دو وهله (کذا) مسافرت سید به پایتخت ایران درخدمت او بود (؟)(ص۹،۱۱شرح حال) و درسفر اول دو سه صندوق کتب عربی خود رابدو سپرده و به همدان فرستاد (ص۱۱)

این لطف‌الله (متوفا ۱۲ رمضان ۱۳۴۰ ق مدفون نجف) فرزند طیبه بیگم خواهر اندر سید (زوجهٔ میرزا حسین مستوفی وفات یافته ۱۳ صفر ۱۳۰۳ ق مدفونهٔ نجف) از اولاد میر شرف الدین برادر میر رضی الدین جد سیدصفدر معرفی شده (؟) وگوید :

که هردو پسرهای میراصیل الدین بوده اند،و برادران دیگرهم داشته اند .

درشجره سازی این میرزای بزرگوار (ص۱۵) درچند سطر دو تضاد موجوداست : اول اینکه میگوید : هوسید صفدر ،بن سید علی،بن میر رضی الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام ،بن میرزین الدین الحسینی القاضی ، بن میرظهیر الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام ، بن میر اصیل الدین محمد الحسینی شیخ الاسلام .

درحالیکه دوسطر بعد گوید: والدهٔ ماجدهٔ سید ، سکینه بیگم بنت میر شرف الدین الحسینی القاضی است ،که بامیر رضی الدین برادر بود ، و هردو پسر های میراصیل الدین بوده اند (ص۱۵)

در شجرهٔ اول میر رضی پسر زین الدین است. درحالیکه در شجرهٔ نسب مادری، دو برادر میر رضی و میر شرف هر دو پسران میر اصیل الدین‌اند (! ؟) و این تضاد و دوگونه‌گی خود، صحت شجره را مورد شبهت و تأمل و عدم سلامت میگرداند.

دیگر: در کتاب شرح حال، بارها گفته شده، که میرزا لطف‌الله در هر دو سفر سید به تهران، همراه و همدم او بوده. و مرحوم تقی زاده هم این روایت را که جوانی ایرانی در سفر اول با سید بوده و کتابهایش را به همدان برد، نقل کرده است. (۱)

تا جاییکه بصحت پیوسته، و هم لطف‌الله تصدیق کرده، پدر سید او را درسنهٔ ۱۲۶۶ق ۱۸۴۹م (بعمر ۱۲ سالگی) به تهران می برد (ص ۱۹) که در ینوقت شاگردی یا استفاده و استفاضهٔ لطف‌الله از یک طفل ۱۲ سالگی محتمل بعید بنظر می آید (درحالیکه تاریخ وفات لطف‌الله را ۱۲ رمضان ۱۳۴۰ ق ۱۹۲۱م نوشته‌اند ـ ص ۱۲۷) و بدین حساب اگر عمرش را نهایتاً (۸۰) سال پنداریم باید تولدش درحدود ۱۲۶۰ق ۱۸۴۳م بوده، و در ایام سفر نخستین سید، طفل شش ساله باشد.

بقول همین لطف‌الله، سفر دوم سید به تهران بعد از بازگشت بمبئی و مکه درسال ۱۲۷۷ق ۱۸۶۰م بعمر ۲۳ سالگی بوده، که خود لطف‌الله همراهی خود را باسید تصریح نمیکند، و مادر اسناد و مدارک سید جمال الدین (طبع جناب اصغر مهدوی و جناب ایرج افشار درتهران ۱۳۴۲ش) دو نامهٔ عکسی بامضای لطف الله می بینیم، که در نامهٔ (تصویر ۱ محررهٔ ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۱ق ۱۸۸۳م مینویسد:

(۱) مقالات [illegible] طبع برلن، ص ۶۳ طبع محمد [illegible] ۱۳۳۸ ش

«این ذرهٔ بیمقدار لطف‌الله... عرضه داشت مینماید؛ با وجود یکه کمترین تاکنون شرفیاب حضور مبارک نگردیده و درک فیض حضور مهرظهور را ننموده، مدت سه سالست که علی الاتصال شب و روز بفکر و خیال جنابعالی افتاده ......»

و باز در مکتوب تصویر ۷۳ همین مطالب شدت خواهش ملاقات را با الحاح، تکرار کرده و مینویسد:

«سبحان الله! عجب است، که این بی‌مقدار، تا بحال شرفیابی حاصل نکرده و از درک فیض حضور انور مستفیض نگردیده .....»

از این دو نوشتهٔ خود لطف‌الله پیداست، که تا ۱۳۰۱ق بملاقات سید نرسیده، ولی آرزوی فراوان و عشقی و حرارتی باینکار داشته است، و بودن او بحضور سید در دو سفر تهران اساسی ندارد، جز آنکه در ۱۳۰۳ق یا درسفر آخرین سید ۱۳۰۷-۱۳۰۹ق بخدمتش رسیده باشد.

با دیدن چنین تضادها و امور ناوابع، خود منزلت و پایهٔ استواری روایات کتاب مورد ظن و شک میگردد و ما نمی‌توانیم بر شجره‌سازی میرزا اعتماد کنیم.

بقرار نوشتهٔ میرزا لطف‌الله و پسرش صفات الله: گویا خواهر سید طیبه بیگم زوجهٔ میرزا محمدحسین مستوفی (وفاتش ۱۳ صفر ۱۳۰۳ق) وخود لطف الله (متوفا ۱۲ رمضان ۱۳۳۰ق) مدفون نجف‌اند. ولی مریم بیگم خواهر نامادری سید (وفاتش ۱۳۳۰ق) دراسد آباد همدان لوح مزار دارد، و هم سید صبیح الله برادر سید (متوفا ۱۲۹۶ق) کتابهٔ مزار دارد.

بموجب این شجره درگورستان جدعالی همین خاندان، سید عبد الله معاصر امام احمد (متوفا ۸۶۲ق) لوح مزار دارد و عبدالله فرزند سید

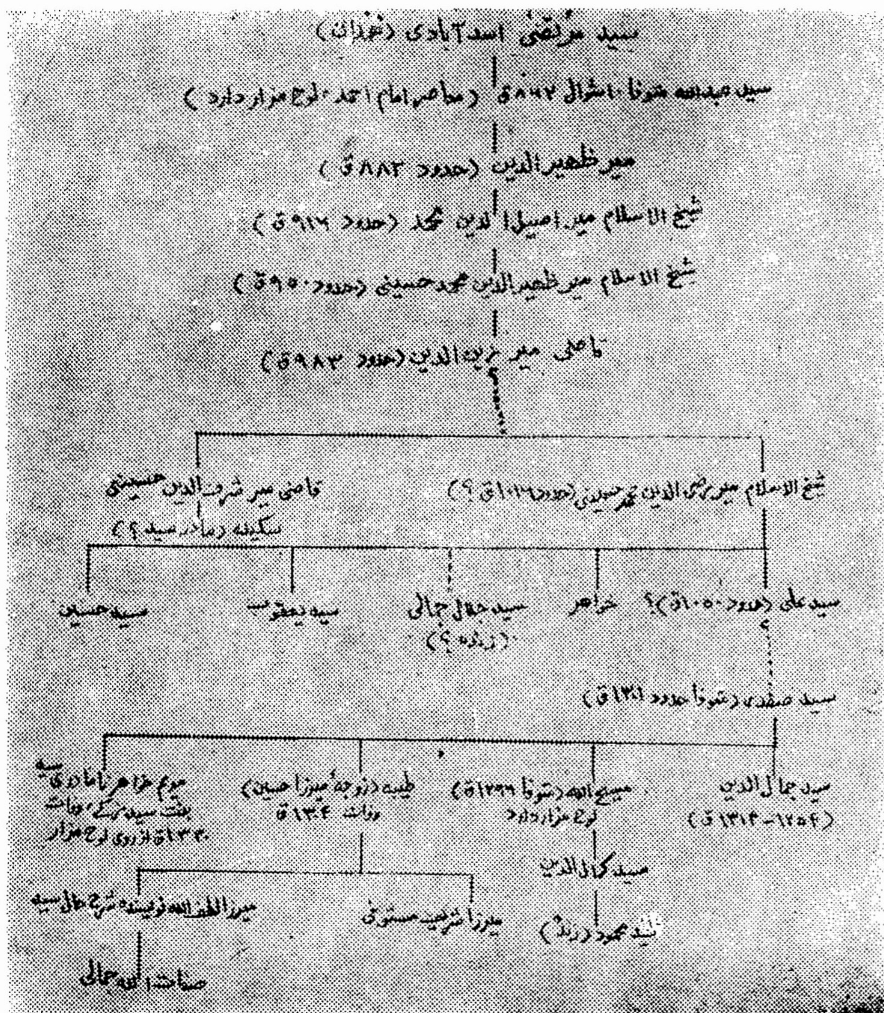
سید مرتضی اسد آباد یست . که بین سیدصفدر (متوفا حدود ۱۳۰۱ ق) و زوجه اش سکینه بیگم (وفاتش پیش از ۱۳۰۱ ق) بقولی ده نسل و بقولی نه نسل فاصله است ، واگرما مطابق دستور مسلم مورخان ،سه نسل رادر یك قرن بشماریم ، باید بین سید صفدر پدر سید وسید عبدالله نه نسل یعنی ۳۰۰ سال فاصلهٔ زمانی باشد، که اوقات حیات سید عبدالله معاصر امام احمد (بموجب لوحهٔ مزار متوفا ۸۶۲ق) همین حدود ۸۶۰ ق است . درحالیکه اگرسه قرن (۳۰۰سال) را از اوقات حیات سید صفدر کم کنیم ، حدود ۱۰۰۰ ق بدست می آید، که باتاریخ ثبت شدهٔ لوحهٔ مزار بیش از ۱۴۰ سال تفاوت دارد ، وازینرو هم شجرهٔ مصنوعهٔ میرزا لطف الله درخورقبول نیست . وماشکل این شجرهٔ مصنوعه را ازروی کتاب لطف الله که محل استناد اکثر نویسندگان محترم است ، درذیل این سطور می نویسیم . وخلای زمانی آنرا باعلامت (؟) نشانی میگذاریم (بنگرید : تصویر م بر صفحهٔ دیگر)

اگر مافرض کنیم : که سید صفدر پدرسید (متوفا حدود ۱۳۰۱ق) با برادرو خواهران و برخی اقارب دیگر سید از کنر افغانستان هجرت نموده و دراسدآباد همدان ساکن گردیده باشد، باید در حدود ۱۲۶۰ ق رفته باشد ، که شجره سازی بالاتا میر رضی الدین باروایات افغانی مطابقست . و بالاتر از آن سوردتأمل و مقارن باسواز بن زمانی تاریخی نیست و بر ان اعتماد نتوان کرد .

امابايد گفت : که روایات همدانیان راهم نتوان بکلی نادیده گرفت ، وممکن است خوانندهٔ گرامی ازخواندن فصول آتی ، بیك نتیجهٔ فی الجمله قابل اعتمادی برسد .

* * *

۴) شجرهٔ نسب سادات همدان



بقرار شجرهٔ فوق ـ که ازکتاب لطف الله واطلاعات تهران ترتیب شده ـ بعدازمحاسبهٔ فی نسل ۳۳ سال، بین سیدعلی وسیدصفدر یعنی پدر وپسر، فاصلهٔ زمانی ۲۵۰ سال واقع می گردد،که باید آنرا۸ نسل دیگر پر نماید. واین خودشجرهٔ مذکوررامردودمیسازد.

-۳-

روایات افغانی در سلسلهٔ اجداد سید

*

بموجب روایت اخوند درویزه بن گدایی بن سعدی (متوفا ۱۰۴۸ق ۱۶۳۸م) پیر طریقت و مرادش سید علی ترمذی (متوفا ۹۹۱ق ۱۵۸۳م) مدفون بونیر مشهور به «پیربابا» است (عکس ٥) که اجدادش ازترمذ به قندز کنونی شمال افغانستان آمده ، و پدرش قنبرعلی ملقب به امیرنظر بهادر (مدفون چار درهٔ قندز مشهور به خواجه غلطان) با همایون بن بابرشاه بهند رفت ،وسید علی در آنجا تربیه دید. چون از دودمان روحانی بود ، درسلسله های طریقت چشتیه وسهروردیه و شطاریه وکبرویه از شیوخ معروف هندوستان مأذون گشت ،وجدش سید احمدنور بن سید یوسف بن سید محمد نوربخش ترمذی(۱) ،نیز از مریدان خواجه اسحاق ختلانی کبروی بود، که پدر وی سید احمدبیغم راشوی خواهر امیر تیمور نوشته‌اند .

(۱)نوربخش درقرن نهم هجری ، مؤسس فرقهٔ «نوربخشیه» است که در زمان شاهرخ بن تیمور ، منشأ جنبش عظیم سیاسی شد و فرقه اش در زمان شاه طهماسپ صفوی درایران منقرض گردید . صحیفة الاولیاء رسالهٔ مثنوی او باقیست .وی سیدعلی شاه همدان راشیخ شیخ خود میداند .

(علی اصغر حکمت : یغما۹ ۳۳ سنه ۱۳۳۰ش ،تهران)

این سلسلهٔ سادات حسینی در کوهسارهای بدخشان و چیلاس و کشمیر تا بونیر و سوات و کنر و سواحل شمالی دریای کابل تادریای سندعلیا، نفوذ استوار روحانی داشته‌ودرشجرهٔ انساب ایشان امثال سید ابوتراب (حدود ۷۰۰ق مدفون دیر) و ناصرالدین سید خسرو (مدفون چیلاس حدود ۷۹۳ق) وسید جلال گنج عالم (مدفون دیر) وغیره راتاامام جعفرصادق (رضوان الله‌علیهم اجمعین) آورده اند (۱) .

که ما در صفحات آینده ، این نسب نامه را تاجاییکه‌باموازین زمانی مطابق است می آوریم : (بنگرید عکس۹)

(۱) اخوندرویزه: تذکرة الابرار والاشرار ۱۳۳، ۱۳۵طبع اشاعت سرحد، پشاور ۱۹۶۰ م .

عبدالحلیم اثر :روحانی ترون (پښتو) ۸۳۹ طبع پشاور ۱۹۶۵م .

الله‌بخش یوسفی : یوسفزایی افغان ۲۷۳،۲۵۵ طبع کراچی ۱۹۶۱م .

اولف کیرو : پتهانها (انگلیسی) ۲۹۹،۲۳۶،۲۰۵،۳۰ طبع لندن ۱۹۵۸ م.

میراحمدشاه رضوانی : تحفة‌الاولیاء ۱۶طبع لاهور ۱۳۲۱ق .

پښتانه شعرا : جلد سوم ،طبع کابل ۱۳۴۲ش .

محمدآصف‌خان : تاریخ ریاست سوات (پښتو)طبع پشاور ۱۹۵۹ م .

شجرهٔ نسب سادات کنر

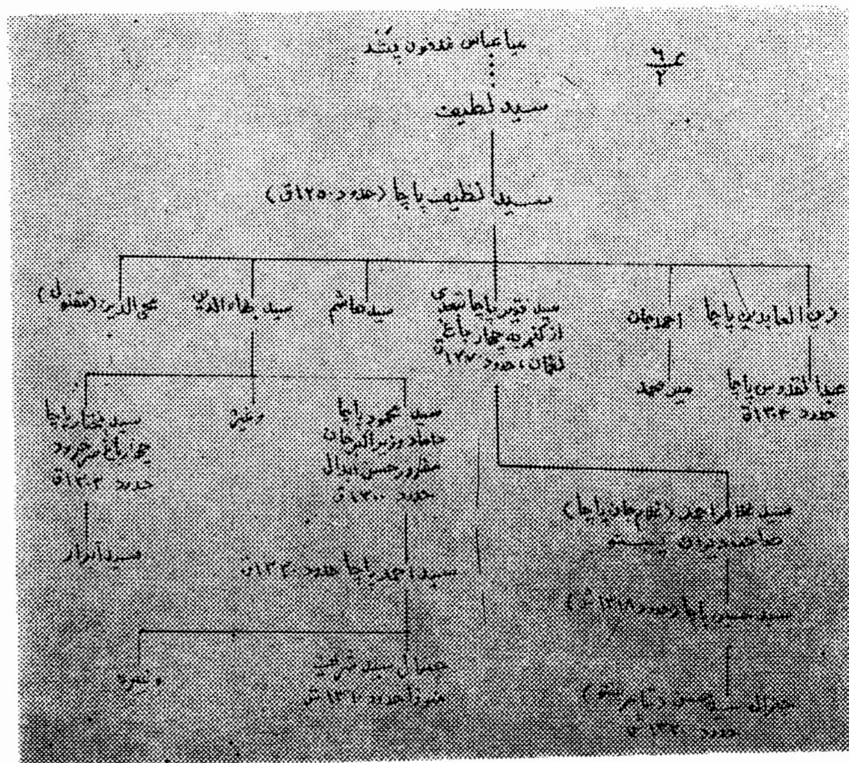


(۱) درتعیین سنوات تخمینی، اواسط ایام زندگی افراد این سلسله درنظر گرفته شده است .

(۲) بقایای اولاد شاه همدان درکنر، تاجاییکه ازثبت اسناد محکمه کنر(۱۳۱۱-۱۳۱۵ق) برمی آید درآخراین شجره نام نویسی شده اند. مرقد شاه همدان دردونهی کنبدی کوچك دارد، که پهلوی آن درداخل محجر قبور سیدجمال وسید لطیف وپسرش سید نظیف وبهاء الدین ولد نظیف ودرانی بی‌بی (غالبا دختر وزیر اکبرخان زوجهٔ سید محمود) است وبفاصلهٔ صدقدم از این مزارها، قبور سید مصطفی واخلافش میاعباس ومیرزاعلی شاه نزدمردم شناخته ومعروفست.

دونهی درپشد کنار چپ دریای‌کنر بفاصله۷۶کیلومتری شمال شرق جلال آبادواقعست که مسکن ومدفن سید مصطفی واولاد اوبود (بنگرید نقشه ۱۲) .

بقیهٔ نسب‌نامه سادات کنر



بقرار نسب نامهٔ گذشته، ده نسل که جمله ۱۰×۳۳=۳۳۰+۳=۳۳۳ سالست، اگر بااوقات زندگانی سید علی ترمذی حدود ۹۵۰ ق جمع گردد + ۳۳۳ = ۱۲۸۳ق۱۸۶۶م میشود، که ریعان شباب سید جمال الدین الافغانی است.

درشجرهٔ نسب فوق از اولاد سیدعلی شاه همدان تنها نام پدر سید جمال، سیدصفدر را آورده ایم، که ازوطن نفی شده و بنابرین دراسناد محکمهٔ کنر نام و مملوکات او نیست. ولی در هر چهار جلد اسناد مذکور متعلق سنه ۱۳۰۳ و ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۶ قمری، ازبقایای خانوادهٔ شاه همدان نامهای **سید** یعقوب ولد مسعود، و سید حیدرعلی ولد سید محمود شاه، سید علی ولد ضامن شاه، و سید احمد پسرش آمده (ص۷۷ سنه ۱۳۱۱ق و ص۷سنه ۱۳۱۲) و درصفحه ۳۶۹ همین جلد، مقدار معاش مستمری سید حیدرعلی ولد سید محمد از اولادهٔ شاه همدان بابا درکنر خاص بتاریخ ۲۹ رجب ۱۳۱۶ ق ثبت است. و در (ص۳۷۹) رسید معاش همان سید علی ولد ضامن شاه ازاولادهٔ شاه همدان بتاریخ ۲ربیع الثانی۱۳۱۲ ق آمده است وازین برمی آید، که احفاد سید علی شاه همدان، جز سید صفدر و اولاده او، همه درکنر باقی بوده اند.

* * *

درترتیب این شجرهٔ نسب، علاوه برکتب مذکورهٔ هامش گذشته، ازآثارجمال الدین افغانی تألیف قاضی عبدالغفار و تعلیقات ترجمهٔ تتمة البیان از بناغلی محمد امین خوگیانی (طبع کابل ۱۳۱۸ش) وکتابهای خطی ثبت اسناد محکمهٔ کنر ۱۳۰۳ و ۱۳۱۱- ۱۳۱۶ق (کتابخانهٔ خطی کابل)

و یادداشتهای مرحوم سید عبدالجبار امیر مخلوع سوات ،و برخی افراد خانوادهٔ بزرگ سادات کنر استفاده شده است .

باید تصریح کرد : که سید علی ترمذی ،طوریکه اغلب نویسندگان عرب او راهمان امام محدث ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی صاحب السنن و الجامع الکبیر (متوفا در ترمذ ۲۷۹ق) شمرده اند (۱) ،و یا یکی از نویسندگان افغانی او را سید علی خطاط و هنرمند ترمذی پنداشته که باهمایون بن بابر از کابل بهند رفت (۲) نیست .بلکه وی شخصیت روحانی متنفذ دیگریست، منسوب به آل محمد و خاندان حسینی ، که سلسلهٔ نسبش رابه حضرت علی و فاطمه (رض) رسانیده اند ، و از طرف مادر به دودمان امیر تیمور کورگان تعلق داشت (۳) ،و لی زوجه اش بی‌بی‌مریم ،خواهر ملك دولت ملی‌زئی یوسفزیی افغان ساکن بونیر بود (۴) ،و ازینرو همه اولاد ش به پښتو حرف میزدند .

(۱) بنگرید :مقدمه مصطفی عبدالزارق بر عروة الوثقی و مقدمه محمد عبده بر الرد علی الدهریین و : دکتور محمدقاسم: جمال الدین افغانی ۹ گولدزیهر : سیدجمال الدین در دایرة المعارف اسلام .
محمود ابوریه : جمال الدین الافغانی ۲۸ .
محمدرشید رضا : تاریخ الاستاد الامام ۱/۲۷ .
(۲) بنگرید :غلام جیلانی اعظمی : سیدجمال الدین افغانی،طبع کابل ۱۳۱۶ش
(۳)درویزه : تذکرة الابرار ص ۱۲ .
(۴) سراولف کیرو : پتهانها ۱۹۸ طبع لندن ۱۹۵۸ م .

باید این سید علی ترمذی ،و یکی‌از احفادش سیدعلی‌شاه همدان‌پدر سیدصفدر رابا سید علی همدانی صاحب ذخیرةالملوك(حدود ۷۵۰ق)نیز خلط‌نکرد. زیرا این سید ا خیرالذکر بقول خزینة الاصفیاء (۲/۲۹۳) درسنه۷۸۶ ق ۱۳۸۴م درپکهلی‌ضلع هزاره‌مرده وجنازهٔ او را مریدانش‌به کولاب ختلان تاجیکستان شوروی انتقال داده اند ، که درآنجا قبرش مشهور است.
ولی بابر درتزك خود گوید :

«میرسیدعلی همدانی رحمةالله علیه ، که درضمن مسافرت ،
باینجا (کنر) آمده ، و در دومیلی کونار جان سپرده است ،
شاگردانش‌جسدوی‌رابه‌ختلان‌انتقال‌داده‌اند،و بقعه‌یی‌درین‌مکان،
برای‌وی‌برپاشده، که درهنگام‌تصرف‌چغانسرای،درسال ۹۲۰ق
دورآن طواف نمودم .» (ترجمهٔ‌انگلیسی‌ص ۲۱۱)

ازین دو روایت پیداست ، که بین دو نام کنر (اکنون در افغانستان شرقی) و کونار (دریایی که از کوهسار کشمیر و درهٔ کاغان برآمده و درشرقی پکهلی ضلع هزاره جاریست و بدریای جیلم پیوندد) التباس واقع‌شده است . وماقول بابر راکه قدیمتراست ترجیح میدهیم .

پس همین جایی که اکنون در دونهی پشد کنر بنام زیارت شاه همدان مشهور است ، همان محل وفات میرسیدعلی همدانی (امیرکبیرعلی یا علی ثانی مقتدای کشمیر) است ، که جنازهٔ او رازینجا به کولاب انتقال داده اند . و این بقعهٔ متبرکی بوده که بابر آنرا دیده است .

ولی بعداً که سید مصطفی جد بزرگ خاندان سید جمال الدین درین مکان اقامت گزیده ،و درین مقبره مدفون گردیده ،سیدعلی پدر سید صفدر

که بسبب اقامت موقت درهمدان‌به همدانی شهرت داشت ، نیز درینجا مدفون شد. چون سیدبود او را نیز «شاه همدان» گفتند ، که‌مرقدش زیر گنبدکی درهمین جاست . (بنگرید: عکس ١٦)

دربارهٔ کلمهٔ شاه همدان باید گفت : که این تنها اضافت به محل نیست بلکه درمسلك عرفاء ومتصوفهٔ قرن ٨ همدان اصطلاح خاص صوفیانه هم بوده ، وبنابرین برای صوفی صفتی شده میتواند. همان سیدعلی شاه همدان، صاحب ذخیره ،یك «رسالهٔ همدانیه» هم دارد ، که کسی معنی کلمهٔ همدان را ازو پرسیده ،واو بسه طریق جواب گفته : اول لـفظ همدان باصطلاح‌اهل‌لغت. دوم اسم شهر همدان وموضع جغرافی آن . سوم کلمهٔ همدان باصطلاح متصوفه . (١)

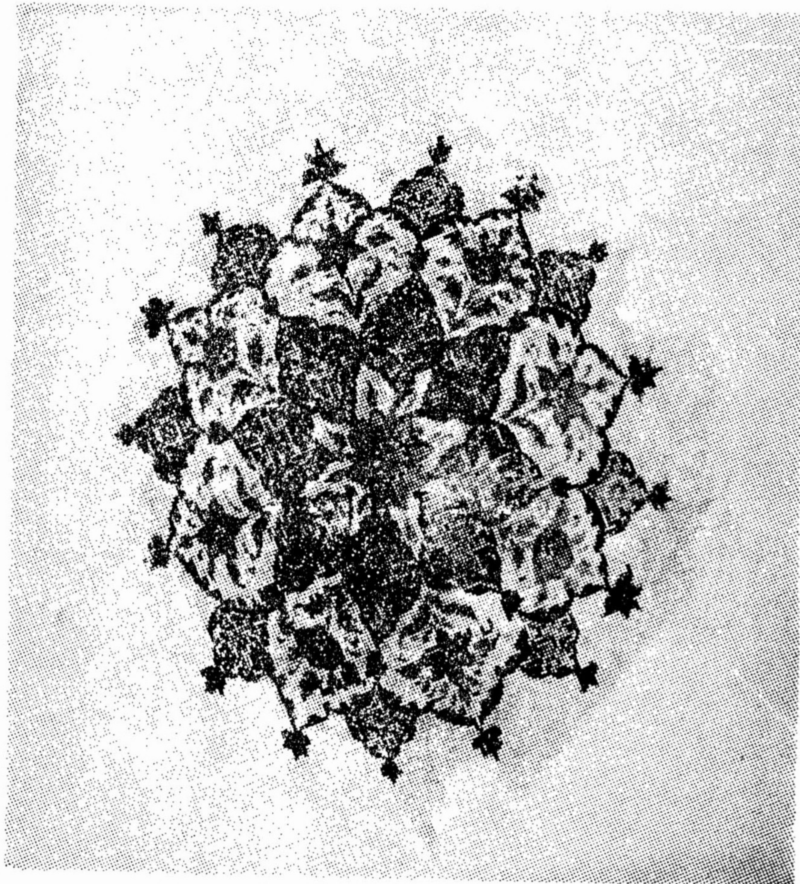
انتساب‌به بلادیکه شخصیت‌مشهوری مدتی درآنجا باشد ، درکشورهای شرقی رواج‌دارد. خود سید جمال الدین رابمناسبت اقامتش درروم (ترکیه) درکابل رومی گفتند ، و طرزی افغان درقصیدهٔ مدحیهٔ خودا ز سیدکنړ، اورارومی خطاب کرده است .

چندین شخصیت معروف هندی وایرانی به لندنی شهرت داشته اند ، زیرا مدتی درلندن زیسته بوده اند .

شهرت سید علی کنری به شاه همدان هم ازین مقوله ، یا اصطلاح‌متصوفه خواهد بود .

---

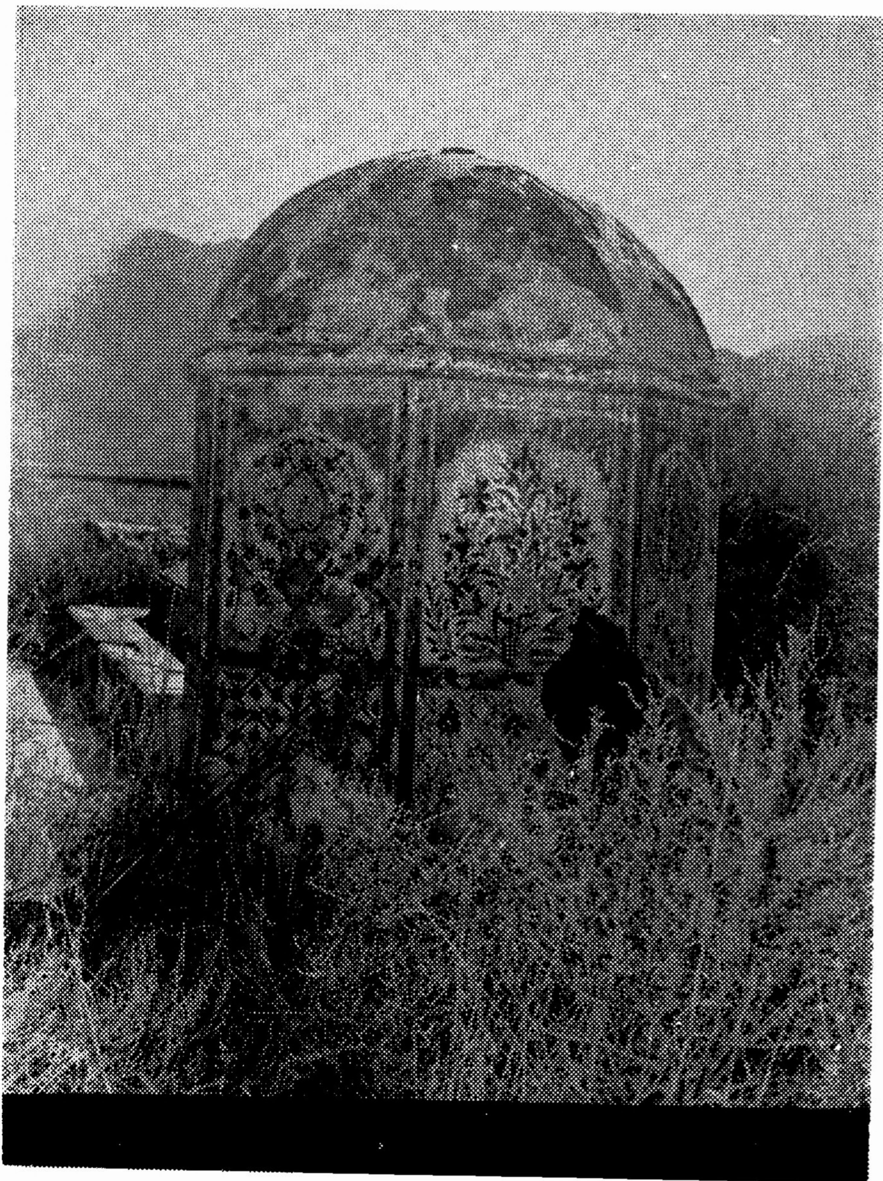
(١) علی اصغر حکمت : یغما ٣٤ آبان ماه ١٣٣٠ ش طبع تهران .



(عکس ١٦) نقاشی درونی گنبد مزار سید علی شاه همدانی دردونی کنر .



(عکس ۱۶) گنبدمرقد سیدعلی شاه همدان دردونهی کنر .



(عکس ۱٦) منظره بیرونی گنبد مزارسید علی شاه همدان دردوزہی کنر .



نفوذ و اعتبار خانواده سید علی ترمذی

متولد ۹۰۸ ق

بین سال ۹۵۰ تا ۱۱۰۰ق (۱۵۴۳-۱۶۸۸م) در کوهساران افغانستان شرقی از سوات و باجور و کنر گرفته تا غزنه و وزیرستان و حدود بلوچ ، هنگامهٔ جنگهای آزادی طلبی خاندان بایزید روشان، با لشکریان شاهان بابریهٔ هند گرم بود .

پادشاهان هندوستان بنا بر طبیعت وسنتی که کار کنان استعمار دارند ، برای سرکوبی این خاندان حریت طلب ، از هیچگونه وسیله‌یی دریغ نداشتند، وبقول خوشحال خان شاعر معروف« نهرهای جواهر خزاین هندوستان بطرف این کوهساران جاری بود»و هنگامهٔ مبارزه و خونریزیها گرمتر !

دربار دهلی و اکبر که خودش مدعی (دین اکبری) جدیدی بود ، و علمای عصر ،در اسلام او شک داشتند ، در مقابل روشانیان از سلاح مؤثر تکفیر هم کار گرفتند ،و بوسیلهٔ شاگردان پیربابا و مریدانش ، روشانیان را تکفیر کردند ،و سیدعلی در اراضی سند علیا تا سوات و بونیر و کنر ، نفوذی عظیم یافت ،و تاکنون هم مردم از نواحی بعیده بزیارت مرقدش در بونیر برای تبرک و تیمن میروند .

بعد از درگذشت پیربابا درسنه ۹۹۱ق ۱۵۸۲م اولادو احفادش در سرزمین وسیع افغانستان شرقی تا کرانهای دریای سند ، بحیث ملوك طوایف باقی ماندند . چون زنش یوسفزیی بونیر ، بی‌بی مریم خواهر ملك دولت ملی زیی بود (۱) ، اولاد او بزبان پښتو متکلم بوده و باافغانان

---

(۱) اولف کیرو : پتهانها ۱۹۸ .

، باعرف و رسوم افغانی زندگانی کردندی. وبر دم هم تعظیماً ایشانرا «پاچا» که مغن
کلمه «پادشاه» است، خطاب کردندی، که سر اداز آن «سید» از اولاد پیامبر (ص) باشد.

از ین شاهان بی تخت و تاج ، سید حبیب، پسر پیربابا ، در ایام
زندگانی پدر درگذشت . و پسر دیگرش سید مصطفی درحدود ۱۰۰۰ ق
۱۵۹۱م به پشدکنړ ساکن شد ، که از نسل وی بمرتبهٔ نهم سید صفدر بوجود
آمد : صفدر ، بن سیدعلی ، بن سید رضی الدین ، بن زین العابدین ، بن سید
ظهیرالدین ، بن سید جمال الدین معروف بسید جمال ، بن سید عبدالوهاب،
بن سید مصطفی ، بن سیدعلی ترمذی (۱) .

بدانکه این شجرهٔ نسب راسن از کتاب خطی تاریخ خانوادگی یکی
ازمعمرین نامدار این خاندان سید جبار شاه بن سید محمود بن سید عمرشاه ،
برادر سیداکبر شاه از احفاد پیربابا ترمذی درسنه ۱۹۵۴م یاد داشت
گرفته ام ، که عین آنرا مرحوم قاضی عبدالغفار هندی با مختصری از شرح
حال ، ازقول همین سید جبار شاه ، در آخر کتاب مفید و تحقیقی خود آثار
سیدجمال الدین افغانی (طبع انجمن ترقی اردو ۱۹۴۰م دهلی) آورده است (ص ۳۰۴)

دراوائل قرن نوزدهم ، هنگامیکه قوای استعمار انگلیس بکنارهای دریای
سندرسیدند، درافغانستان خانه جنگی بدهشی بود. افغانستان بزرگ احمد شاهی که
ازنشاپور تا کشمیر و دهلی میکشید، پارچه پارچه شده بود، و ملوك طوایف در هرگوشه
وکنار سر برآورده . که ازآنجمله اراضی غربی کوتل مارگله و ضلع هزاره و پکهلی
تاکنار دریای کونار و مهابن و بونیر و سوات و کونار تامجرای دریای کابل ،
درتحت نفوذ خانوادهٔ سیدعلی ترمذی (پیربابا) بود .

(۱) بنگرید: شجره مفصل انساب خاندان سیدعلی ترمذی در صفحات گذشته .

درحدود ۱۸۲۰م آخوند عبدالغفور سوات (متوفا ۷محرم ۱۲۹۵ق
۱۲جنوری ۱۸۷۷م بعمر ۸۴ سالگی) مردم رافراهم آورد ، ودرحالیکه
خودش شیخ الاسلام بود ، سید اکبر شاه ساکن ستانه کنار دریای سندعلیا
راکه جدش سید زمانشاه راهم قبلاً دربار مغولیهٔ متأخر هند به حکمرانی
شناخته بود (۱) ، با مارت شرعی برداشت ، و با او بیعت نمودند ، که
بعد ازین دورهٔ حکومتش درغالیگی کلی از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۶م بود و به
زهدو تقوی و تدبیر نیکو شهرت داشت . (۲)

این امیر محلی ، از اعقاب پیربابا ، بتاریخ ۱۱مئی ۱۸۵۷م درسوات
مرد ، و بجایش برادر او عمرشاه و پسرش مبارکشاه و خواهرزاده اش
محمود و برادرزاده اش محمود پسر عمر باقی ماندند و بامتجا وزان انگلیس
اعلان جهاددادند . عمر درجنگی درسال ۱۸۵۸م شهید شد ، و سید اکبرشاه
را آخوند سوات از آنجا کشید ، و بجایش سید مبارکشاه رانشاند . و
بعدازآن درسنه ۱۹۱۴م نوبت امارت سید جبار شاه بن محمود ، بن عمرشاه
رسید، که او راهم میا گل عبدالودود نواسهٔ آخوند سوات عزل کرد،
و بجایش امارت خود را درسوات اعلان نمود (سنه ۱۹۱۵م)

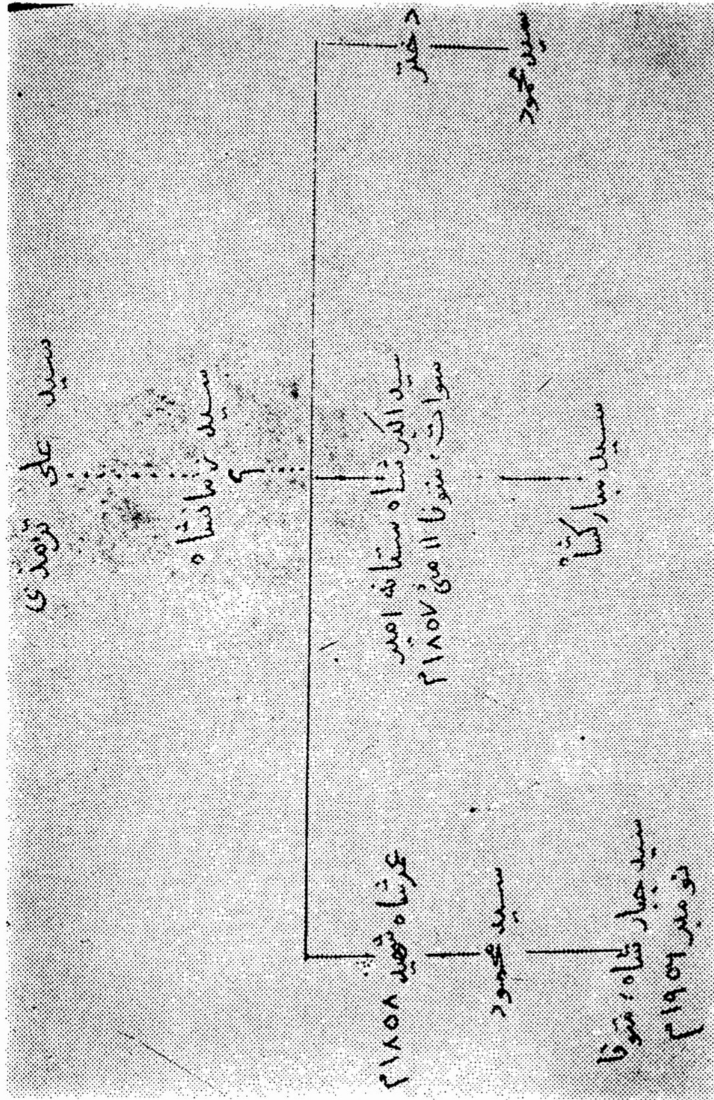
(۱) سراولف کیرو: پتهانها ۲۹۹ .

(۲) محمد آصف خان : تاریخ سوات ۹۰، ۹۱ .

سید جبارشاه مرد موقر کهن سال فصیح ومورخ واديب بود .سر اولف کیرو حکمران آخرین انگلیسی پشاور ، درکتاب پتهانها ازو روايات فراوان دارد . وی بعداز عزل امارت سوات ،درستانه‌سکونت داشت ،ونویسندهٔ این سطور اورا دیده وبسا از وقایع تاریخی را ازو شنیده ام .وفاتش نومبر ۱۹۵۶م است .

قراریکه ازکتب موجوده وروایات ثقه بدست می آید ، شجرهٔنسب این سلسلهٔ پاچهان سوات چنین است : (۱) (عکس۷)

(۱) بنگرید : سر اولف کیرو : پتهانها ۲۹۹، ۳۶۳، ۳۰۱ وغیره
اللهبخش یوسفی : یوسفزئی افغان ۵۰۸ طبع کراچی ۱۹۶۱ م.
عبدالحلیم اثر : روحانی ترون ۳۳۸ ببعد .
محمدآصف خان : تاریخ سوات ۳۲۲، ۲۲۱ .



نسب نامهٔ سادات سوات

-۴-

ملوک طوائف کنړ

از

دودمان سید علی ترمذی



چنانچه گذشت : فرزند سید علی سید مصطفی جانشین پدرش در کنړ گردید .وی درلباس فقر وطریقت و پیشوائی دینی مرتبت‌ملکی هم‌داشت ، امرش برتمام مردم مجاری دریای کابل و کنر تادریای سند نافذ بود (حدود ۹۸۰ق ۱۵۷۲م) که وفاتش هم‌غالباً درثلث نخستین قرن یازدهم باشد . مرقدش تاکنون درمقام دونهی پشد کنار چپ دریای کنړ معلوم و مطاف مردم است . (۱)

ازفرزندان سید مصطفی ، میاعبدل و بعد ازو سید جمال دریك گوشهٔ کنړ وقلمرو نفوذ سیدعلی برمسند طریقت نشستند ،ولی درحدود ۱۰۸۰ ق ۱۶۶۹م بعد از درگذشت سید جمال ، بین دو پسرش سید عبدالله و سید ظهیر- الدین براسرجانشینی پدر اختلاف افتاد و طوریکه درشجرهٔ نسب‌می بینید این خاندان‌بردوقسمت‌شدندکه از سلالهٔ سید ظهیر الدین دربطن چهارم سید صفدر ، واز دودمان سید عبدالله سید نظیف وسید بهاألدین وغیره در درقرن سیزدهم هجری بوجود آمدند ، وبرسرامارت وسجادهٔ طریقت

(۱) پشد به فتحتین و دونهی هردو امروز مربوط علاقداری مرکزی کنړ است که پشد یازده هزارودونهی دونیم صد نفوس دارد (اتلس قریه‌های‌افغانستان۲ / ۶۱۲ طبع کابل ۱۳۵۳ش) این قصبه مسکن مرکزی سادات کنړ فیودالان خاندانی این ناحیه بود .

کنړ وقلمرووسیع آن با همدیگررقابت داشتند (۱) درحالیکه قوهٔ مرکزی مملکت که ازینگونه رسوم فرسودهٔ ملوك طوائف جلوگیری کردی ، نیز به‌نهایت ضعف وانحطاط خود رسیده بود تاکه درسال ۱۸۳۹م ۱۲۵۶ق درحالیکه سید هاشم وبهاءالدین وسید فقیرپسران سید نظیف درکنړ با همدیگر درآویخته بودند ، واوائل زندگانی سیدجمال الدین بود ،جیش الطواویس (۲) قرن ۱۹ یعنی «اندس‌آرمی» (۳) از لودهیانهٔ هند ازراه درهٔ بولان وقندهار برافغانستان تاخت ، و جنگ اول افغان وانگلیس با فضیحت برتانیهٔ عظمی وشکست فاحش وفنای اندس آرمی وکشتن

(۱) درسنه ۱۲۵۵ق ۱۸۳۹چون شاه شجاع بمدد انگلیس کابل‌راگرفت سید هاشم کنری که دوست امیر دوست محمدخان بود اطاعت نکرد ، مکناتن فرمانده انگلیسی ،لشکری به قیادت میجرمیکریگر به کنړفرستاد و سید هاشم فراری شد، میگریگر سیدبهاءالدین برادرش راکه اطاعت نموده بود به حکمرانی کنړ گماشت (سراج التواریخ ۱/۱۵۵)

(۲) این اصطلاح نزد مورخان برلشکری عظیم ومجهز وآراسته و پیراستهٔ حجاج بن یوسف حکمران اموی حدود ۸۹ ق اطلاق شده که بمصرف دوملیون درهم‌وعدد (۵۰) هزار سوارمجهز عرب برای تسخیر زابلستان وحکمران آن رتبیل سوق شده بود ، ولی درینجا ازین رفت (افغانستان بعد ازاسلام ۱ ۲۰)

(۳) این اصطلاح راخودانگلیسیان برای لشکر متجاوزبر افغانستان استعمال‌کرده اند Indus - Army زیراازراه‌کناردریای سندگذشته‌وازدرهٔ بولان برقندهار وکابل تاخته اند .

حکمرانان انگلیسی مگناتن و برنس وشاه شجاع درحدود ۱۸۴۲م خاتمه یافت=۱۲۵۸ق.

درین گیر و دار و پیکارجان اوبار دفاعی که دولت مرکزی افغانی وجود نداشت، پسران سید نظیف غالب آمده و سید صفدر از بطن وادی کنر و پشدبه روستاهای کنار آخرین جنوب وادی کنر سفلی جاییکه شیر گر (یعنی اسدآباد) نامدار دپس نشسته بود، و درآنجاقلعه یی بنام خود (صفدری) بنانهاد که تاکنون هم شیر گر و هم صفدری بفاصله ۵ کیلومتر از جلال آباد بهمین نامها کاین اند و همین قریه درشیرگر مولد سید جمال الدین در ۱۲۵۴ق ۱۸۳۸م بود.

مخفی نماند که در ۳۶ کیلومتری جلال آباد، در وادی کنر پشتهٔ سنگی موجوداست که بالای آن دیهی کوچکیست وآنرا سدر گت (صفدر گر) گویند واحتمال دارد که سید صفدردراولین مرحلهٔ فرار خود ازپشد، بدینجا انتقال کرده وبعد ازآن به شیرگر وصفدری رفته باشد.

هنگامیکه امیر دوست محمدخان درسنه ۱۸۴۳م ۱۲۵۹ق از منفای کلکته برگشت وپس براریکهٔ امارت افغانستان نشست، کار نخستینی که داشت توحید اجزای پراگندهٔ مملکت ازملوک طوائف بود، که یکی ازآن درکنر تمرکز داشت، ودرآنجا خاندانهای سادات از سلالهٔ پیر بابا، باهمدیگر روبر بودند.

امیر سید محمود پاچاراتقویه کرد، وحتی نواسهٔ خود دختر وزیر اکبر خان (۱) مجاهد جنگ اول انگلیس وافغان رادر حبالتش کشید، و بدینگونه سید محمود پاچا حکمران وسجاده نشین مطلق کنر شد، وسید

(۱) مرقد این خانم (درانی بی‌بی) اکنون دردونهی پشد کنردر محجر مرقد سید علی شاه پدر سید صفدر واقع است.

صفدر درحدود ۱۲۶۰ق ۱۸۴۴م با فرزندان ودودمانش بکابل آورده شد، که سید جمال عمری بیش از ۶ و ۷ سالگی نداشت.

سید صفدرکه حریفی قوی ومتنفذ دردربار وداماد امیر بنام سید محمود داشت برای نجات ازدسایس درباری به نیت حج بااولاد وآل خود از راه قندهار وهرات بزیارت امام هشتم درمشهد شتافت، وازآنجا در اسد آباد همدان با خانوادهٔ قاضی میر شرف الدین حسینی که شجرهٔ نسب ایشانرا میرزا لطف‌الله تاسید مرتضی اسد آبادی (حدود ۸۰۰ق) وفرزندش سید عبدالله (حدود ۸۶۲ق) رسانیده (؟) وخویشی وسکونت وقرابت کرد زیرا پدرش سیدعلی -چنانچه بیاید- باهمدانیان سابقهٔ آشنایی داشت.

آنچه لوح مرقد مسیح‌الله برادر سید (متوفا ۱۲۹۶ق) وطیبه‌بیگم (زوجهٔ میرزا حسین مستوفی وفات ۱۳ صفر ۱۳۰۴) ومریم (وفات ۱۲۳۰ق و دیگر اقارب نامادری سید در اسد آباد همدان مانده ازاعقاب همین خواهران وبرادر او باشند، که مانظایر چنین هجرتها ووصلت های خانوادگی صدها خاندان افغانی وایرانی رادر طول تاریخ نشان داده می توانیم. (۲)

(۲) برای مثال هجرت سیداحمدادیب پشاوری از افغانان خیبر به تهران ورحلتش درآنجا، وهجرت خان کابلی که درکرمانشاهان بسر می‌برد، واعمال عجیب ونفوذ میرزا محمدیوسف ریاضی درخراسان ومشهد وهجرت گروه بزرگ افغانان با سردار کهندل خان وبازباسردار محمدایوب خان ازقندهار بایران وقائع معروفست که مؤرخان ایران وافغان ازآن ذکرها دارند، خانوادهٔ سردارسکندرخان سالها در ایران در ایران بوده و باایرانیان قرابت داشته اند، قبر سردار محمداسحاق خان بن امیر محمد اعظم خان که مغرور ماوراء النهر بود درسمرقنداست وصدها خانوادهٔ افغانی اکنون در پاکستان و کشمیر و هندوسندوغیره باقی مانده‌اندو خودامیر محمد اعظم خان در بسطام مدفون است.



(عکس(۱) مرقد درانی بی‌بی متصل گنبـــد مزار سیدعلی شاه‌همدان.)

رقابتهای فیودالی
و بنای قریهٔ صفدری

درحدود ۱۲۵۰ ق ۱۸۳۴م ـچنانچه گذشت ـدو خانوادهٔ سید نظیف پاچا (۱) وسید علی شاه همدانی در کنر با همدیگر درمیدان نزاع و رقابتهای قبیلوی بوده اند که تشعب این دودمانها درشجرهٔ انساب‌سابقه دیده می شود .

بعد از سید جمال (حدود ۱۰۸۲ق) دراحفادوی سید علی شاه همدان‌و پسرش سید صفدر ،ودر اعقاب میاعباس سید نظیف پاچا دارای نام ونشان وسراد خلائق بوده اند .

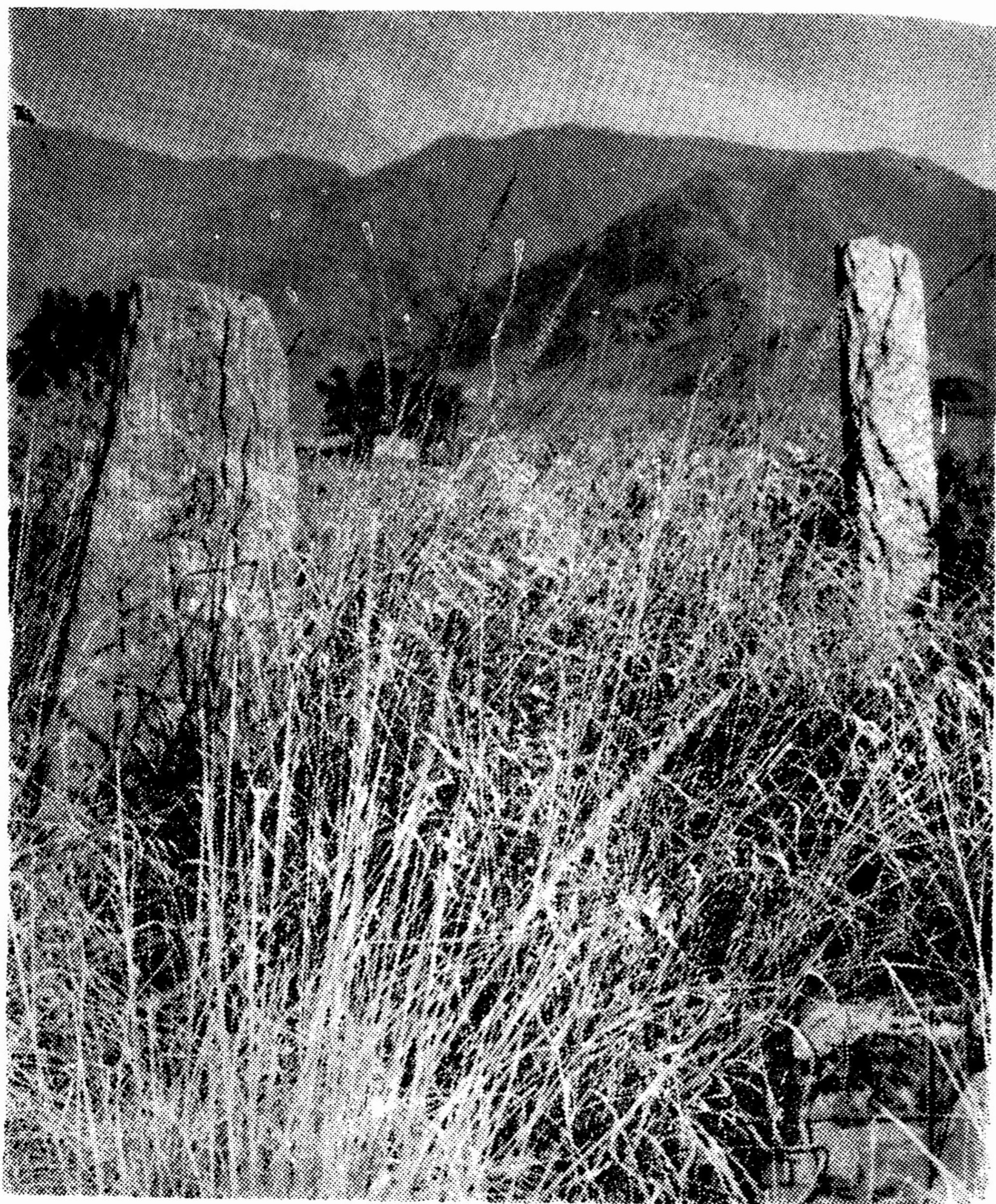
گزیتیر افغانستان ازقول میجر مکر یگریکی از افسران اندس آرمی در۱۸۳۹م که درهمین سال برای سرکوبی سیدهاشم بکنر لشکر کشیده بود ،درتاریخ این خاندان می نویسد :از عصر همایون تا زمان شاه شجاع سدوزائی خاندان سیدعلی ترمذی درکنراقتدار داشته ودرعصر شاهی محمودبن تیمور شاه ، عرض بیگی اکرم خان پوپلزائی به تسخیر کنر گماشته شد ، وسید نظیف به دینه گل‌عقب نشست ، تاکه ۵ هزار روپیه مالیات راپرداخت وعرض بیگی ازآنجا برگشت وسید محی‌الدین فرزند

---

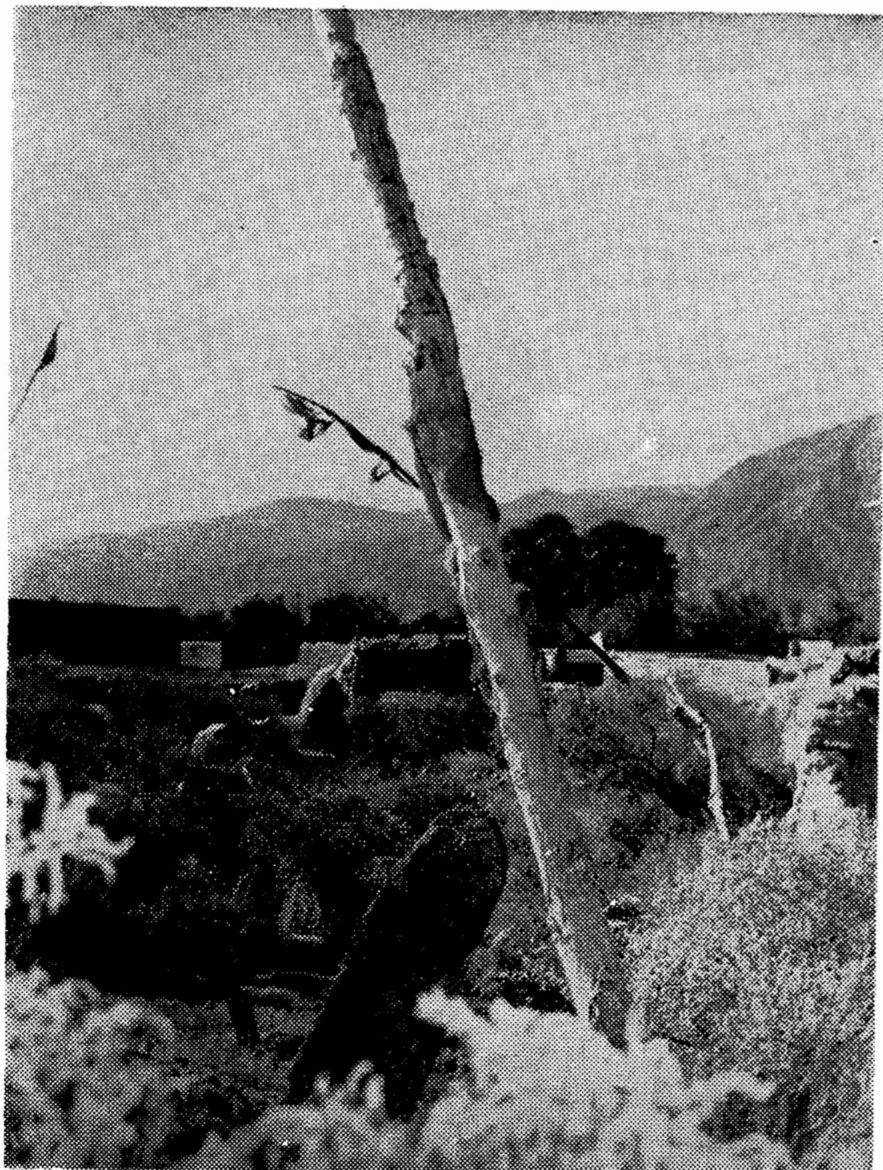
(۱) قبور سید لطیف وسید نظیف وبهاء الدین ودیگر اسلاف خاندان سید محمود درمحوطهٔ مرقد سیدعلی شاه همـدان دردونهی پشد واقعست که درعکسهای مربوط دیده می شود (عکس ۸ تا ۱۱)



(عکس۱۱) مرقد سیدعباس باباز احفادسید مصطفی در دونهی کنر .



(عکس ۱۱) مرقدسید لطیف پدرسیدظریف ازبنو اعمام سید صفدر پدرسیدجمال الدین.



(عکس ۱۰) مرقد میرزاعلی بابایکی‌ازاجداد خاندان سید جمال‌الدین افغانی



(عکس۹) سید مصطفی ولد سید علی پیربابا ترمذی دردونهی کنر، سرسلسله اجدادسید٠



(عکس۸) مرقد سید نظیف از بنواعمام سید جمال‌الدین افغانی.

سید نظیف را گروگان باخود برد (م/۳۲۱) درسنه ۱۸۲۱م چون نواب محمد زمان خان بسوی پشاور میرفت و بر کنړ لشکر کشیده بود ، سید نظیف به چغانسرای گریخت و به دادن مالیات ۵۸ هزار روپیه نجات و اجازت یافت که بزیارت سیدعلی بیاید. وی سالیانه چهل هزار روپیه مالیات را نیز پذیرفت ، ولی چون باز باحاکم جلال آباد دراویخت ، نواب عبدالجبار خان بالشکری ازکابل برو تاخت وصلح برین شدکه سید نظیف بمدد پسرش بهأالدین درکنړ حکم راند ، ولی شیوه به جلال آباد ملحق گردد (م/۳۲۲)

بعد ازین سید بهاءالدین به تحریك سردار محمد عظیم خان، پدر خود سید نظیف رامدتی محبوس کرد ، ولی پدرتمام پسران خود رافراهم آورد، وبهاءالدین رابه گوشته فراری گردانید .

درسنه ۱۸۲۳م درناوگی جرگه بزرگی بریاست سید نظیف تشکیل شد، که درآن سید فقیر پسرنظیف برادر خود محی الدین رابا ضربهٔ کاردی بکشت ، ولی پدرسه پسر خود سید امیر و سید عباس وشاه داد را به چغانسرای وشیرگړ وسرکانی ودونهی مقرر کرد ، وبهاءالدین را از گوشته باز خواند وقدرت مرکز کنړ رابدو سپرد ، مگر سید فقیر بر پشد تصرف کردو غالب آمد(م/۳۲۲) .

سید نظیف ازسن ۵۷ سالگی تا۸۰ حکمدارکنړ بود ، که وفاتش در حدود ۱۸۲۵م باشد وبعد ازوسید فقیر غلبه داشت تاکه در ۱۸۳۳م امیر دوست محمدخان او رابه چهار باغ لغمان تبعید کردو به جایش سیدبهاء الدین رابه دادن ۹۱ هزار روپیه مالیه حکمران کنړ گردانید ، وی پسر خود نظام الدین راحاکم قلعهٔ سیداحمد وحسین الدین رابه کوټگی مقرر

داشت (۴/۳۲۳) وحسام پاچا و سید محمود دهم پسران او بودند (۴/۳۲۴)
چون درسنه ۱۸٦٦م بمرد ، محمود بجایش نشست و به امیر شیرعلی خان
بیست هزار روپیه مالیات میداد (۱)

سید فقیر پسری بنام غلام احمد (غلام جان پاچا) داشت ، که د رپښتو
دیوان اشعار دارد(۲)و تاکنون احفادوی درکنړ و لغمان‌و کابل مقیم‌اند و از
آن جمله‌سید حسین پاچا(۳)و پسرش‌جنرال سیدحسن‌و دیگران‌شهرت‌داشته‌اند .

دراسناد ملی کتابخانهٔ عامهٔ کابل مجموعهٔ ثبت اسنا د دیوان قضاء کنړ
چهار جزو مربوط ۱۳۰۳-۱۳۰۴ق ۱۸۸٥-۱۸۸٦م و ۱۳۱۱-۱۳۱٥ق
موجود است که معلومات مفصلی ازخاندانهای سادات کنړ و نزاعهای
خاندانی و رقابت های ایشان میدهد .

طوریکه درشجرهٔ نسب‌صفحات‌گذشته ذکر کردیم،سیدعلی‌پدر سیدصفدر
در اوائل‌قرن۱۳ ه درکنر درمواریث‌فیودالی‌اجدادش‌زندگانی‌داشت،و بین‌مردم
به سیدعلی همدانی یا شاه همدان مشهور بود ، که در دیوان قضاء کنر زمین
موقوفهٔ مزار سیدعلی همدان را سه‌قطعه ضبط‌کرده و مینویسد :

(۱) گزیتیر افغانستان جلد ۴ کابل ، طبع کلکته ۱۹۱۰م
(۲) بناغلی محمدامین خوگیانی : تعلیقات بر ترجمهٔ تتمة البیان .
پښتانه شعرا ۳/٦٨٦
ثبت اسناد دیوان قضأ کنر ۱۳۰۴ق ص ٥٣٦/٦ (خطی کتابخانهٔ‌عامه‌کابل)
(۳) متوفا بعد ازجدی ۱۳۱۸ (جنوری ۱۹۴۰م) که درین وقت۸۴
سال و۴٥ فرزند و۱۳۴ نواسه داشت .
(مجلهٔ کابل شماره ۱۰سال ۹ سنه ۱۳۱۸ ش طبع کابل)

«بدست حضرت شاه مجاورشان است ، شرقاً متصل بخانهٔ او ، غرباً براه
عامه شمالاً جوی جابری ، جنوباً براه عامه » . (۱)

و در همین صفحهٔ کتاب زمین ملك قاسم هم ثبت گردیده که بدست
خوداو می باشد (۲) و این ملك قاسم یوسفزئی غالباً همان شخص است که
یك زوجهٔ سید صفدر دختر اوست ،و درجنگ اول انگلیس و افغان یکی از
ازمجاهدان ملی بود ، ومادرش ازسادات کنړ است . (۳)

سیدعلی جدسید جمال الدین ـطوریکه گفتیم ـدرراه زیارت حرمین راهش
به‌همدان‌افتاده و مدتی‌درآنجا بوده و باخانوادهٔ سادات‌اسد آبادی‌همدانی‌آشنایی
(وشایدوصلتی) هم داشته است .

وقتی به کنړ برگشته او را ـطوریکه درسند گذشته دیدیم ـ همدانی
می گفته‌اند وحتی‌ازجملهٔ نوادهای سیدعلی‌ترمذی‌که اولاد سید مسعود بابا
بودند،وی بشاه همدان (که کاتب گاهی سهواً احمدان نوشته)شهرت یافته
بود (۴) وتا حدود ۱۳۰۴ ق هم مزارش درکنړ موقوفات ومجاوری
داشته است ،که وفاتش دراواسط‌قرن ۱۳ ق تخمین می شود . (عکس۱٦)
وقتی‌که سیدعلی شاه همدان درگذشت وپسرش سید صفدر تاب مقاومت

(۱) ثبت اسناد دیوان قضأ کنر ۱۳۰۴ق ص ٥٣٦ خطی .
(۲) همین کتاب ٥٣٦
(۳) محمدامین خوگیانی : مقدمه ترجمهٔ تتمة البیان ۹طبع کابل ۱۳۱۸ش .
(۴) اسناد دیوان قضأ ۱۷ -۱۴۲

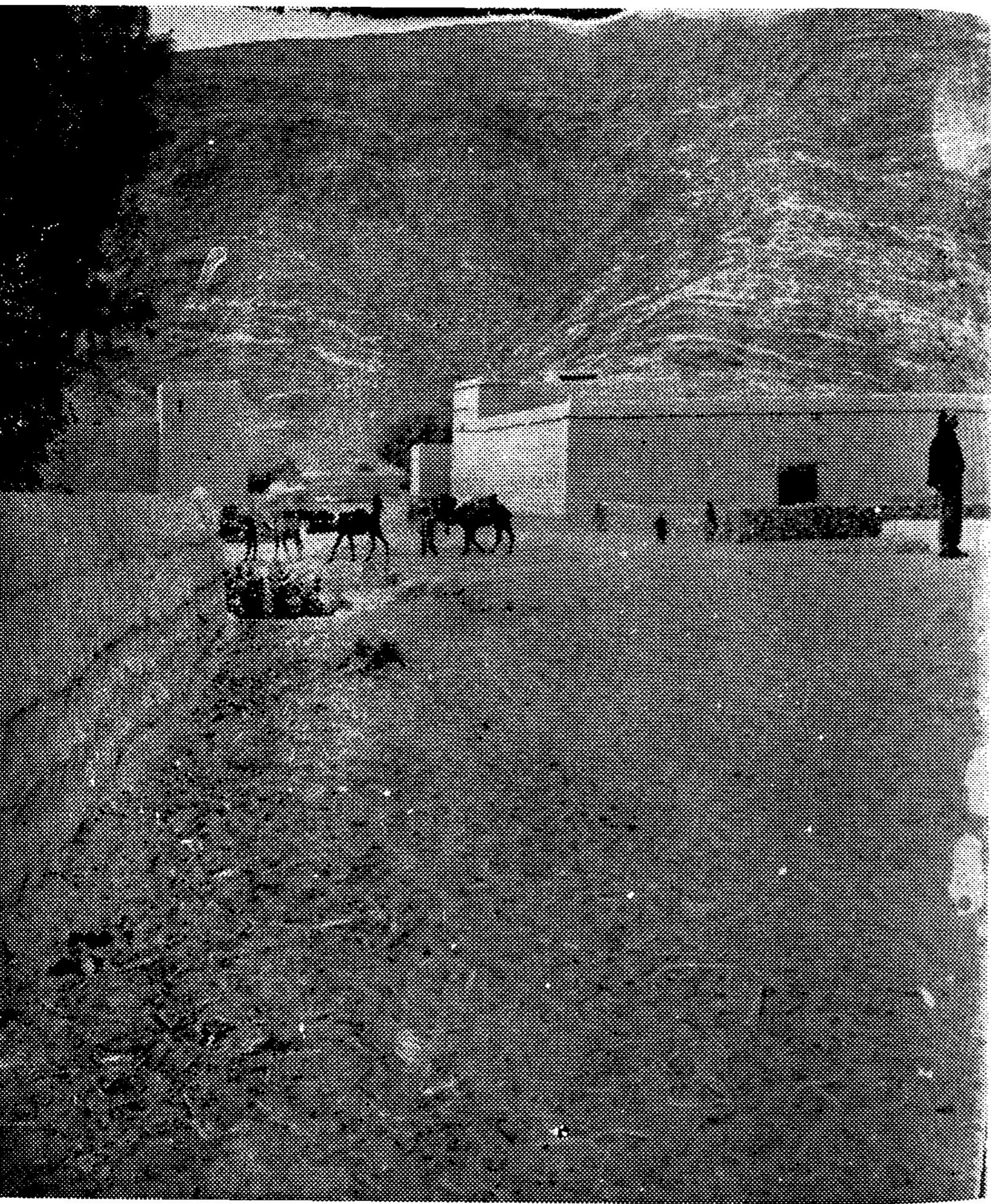


(عکس۲۲) منظری ازمقابر قریهٔ صفدری.

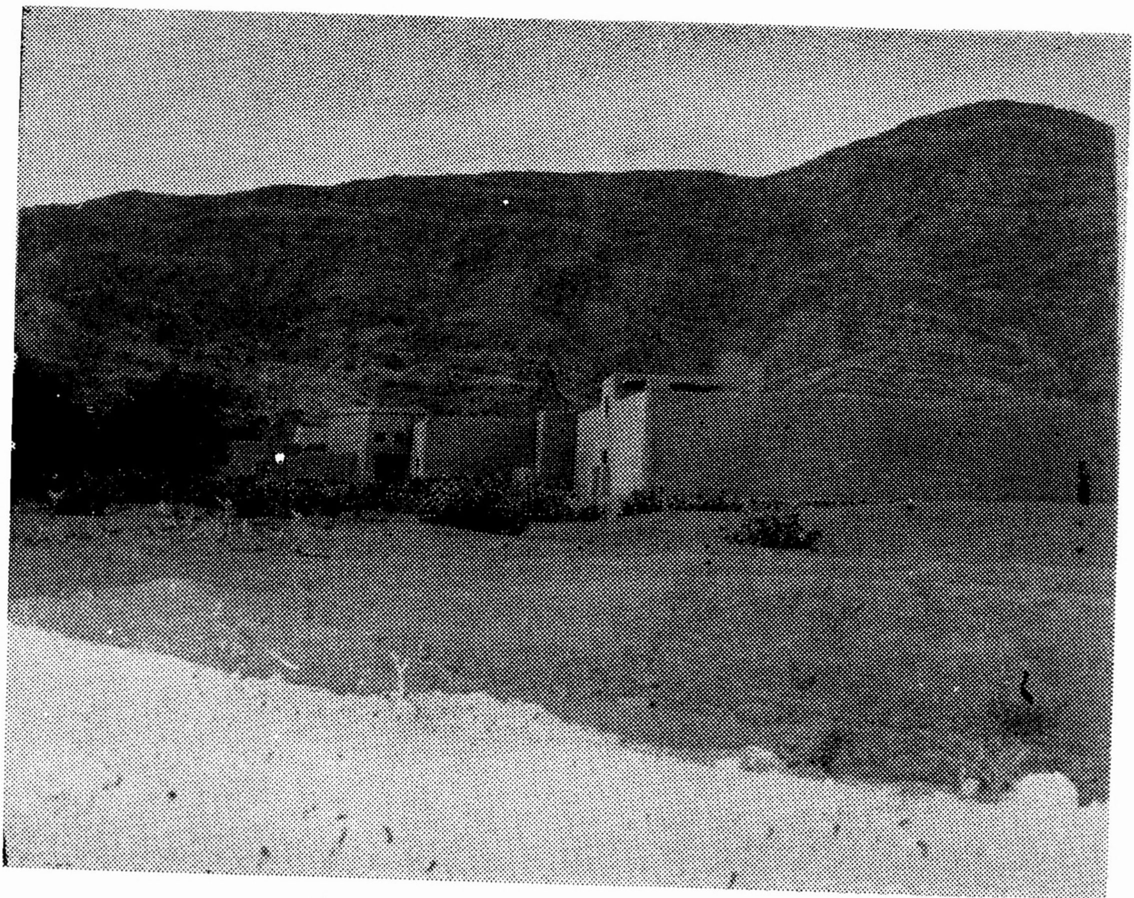
سید فقیر وسید بهاءالدین رانیا ورد وازمتن کنړ به کنړسفلی بطرف جنوب و کامه بعد ازجاییکه کنړبادریای کابل پیوند د ، ومرد م آنرا به پښتو «شیرګړ»گو یند مقرگرفت وقریه یی‌بناکرد که آنرابناش (صفدری)گفته اند ، وا ین شیر گـړ که بسه حصه ؟ : شیر گـړ وشیرگـړ عبدالجـلال وشیر گړ گل محمد تقسیم شده حالا مربوط اولسوالی (حاکم نشین) کامه است که‌جمله ۱۶ هزار نفوس درشمال مرکز کامه دارد . (۱) وقریه صفدری‌هم درشمال‌غرب کامه بفاصلهٔ ۵. کیلو متر ازجلال آباد بطول شرقی ۷۰ درجه ۳۸ دقیقه وعرض شمالی ۳۴ درجه ۲۵ دقیقه واقع است که عدد نفوس آن ۶۵۰ نفر است . (۲) (بنگریدعکس ۲۰-۲۲)

(۱) بنگرید : اتلس قریه های افغانستان از نشرات مؤسسه‌احصائیه افغانستان طبع کابل ۱۳۵۳ ش ج ۲ص ۵۵۵

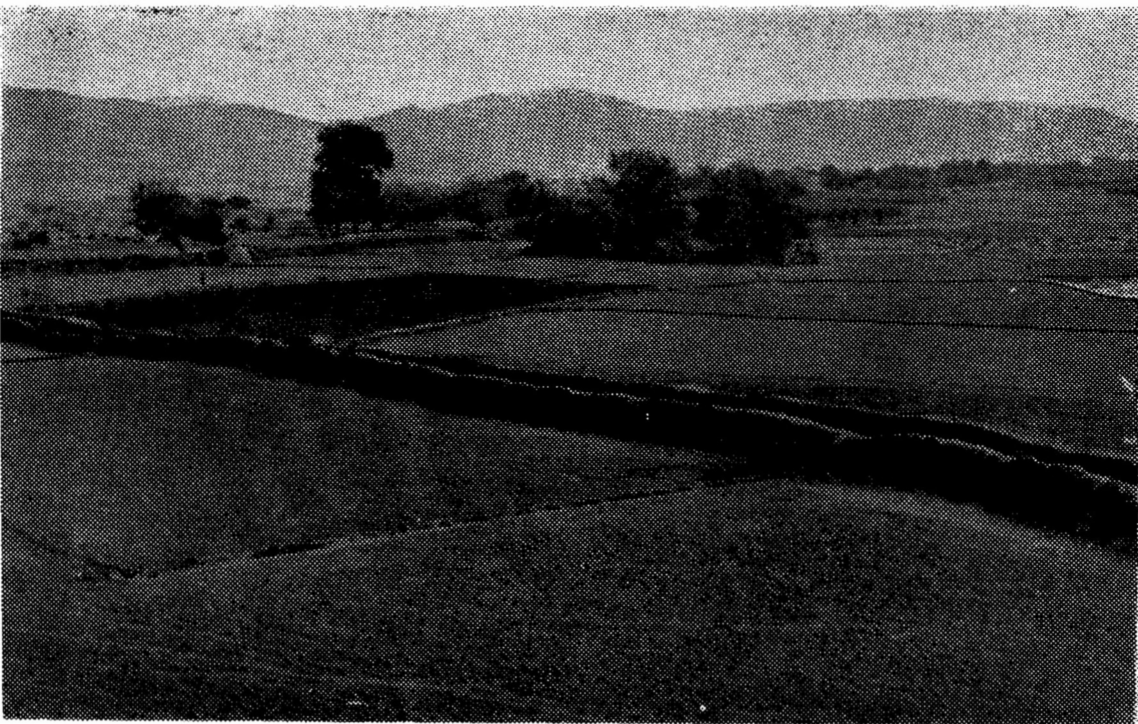
(۲) همین کتاب ۲/۵۵۴. جای تعجب است که برخی ازنویسندگان محترم ،بیش ازدوهزارکیلو متر دور ازکنر نشسته وبدون تحقیق ، ازواقعیت های‌جغرافی‌وتاریخی وزمانی‌ومکانی این محیط انکار میکنند ! درکتاب نامه های سید جمال الدین گرد آوردهٔ ابو الحسن جمالی اسد آبادی طبع تهران ۱۳۴۹ ش سعد آباد یا اسد آباد همدان را معلوم ،وشیر گړ کنړ راموهوم بقلم داده اند (ص ۱۵) درحالیکه شیر گړ تا کنون بدین نام معلوم ومشهور است . واین بدان ماند که من درکابل نشسته وبدون تحقیق وجستجو ، از وجود اسد آباد یا اسعد آباد یا سعد آباد همدان انگار محض نمایم وآنرا موهوم بدانم . خوانندهٔ محیط بر واقعیت های جغرافی همدان ،چقدر برسخافت اندیشهٔ من خواهد خندید !



(عکس ۲۲) یك گوشهٔ قریهٔ صفـدری در شیرگرجنوب کنرکه بنام سید صفدر پدرسید جمال الدین مسمی است



(عکس ۲۱) منظری ازیك گوشه شیرگی (اسد آباد) کنر .



(عکس۲۰) منظری ازشیرگر(اسد آباد) جنوبی کنر.

سید صفدر درین آشیانهٔ کوچك هم آرام نیافت ، و بنابر نفوذ فوق‌العادهٔ رقیبان‌خاندانی‌بکابل تبعید گردید حدود (۱۲۶۰ق۱۸۴۴م) و پیش ازین شش سال گذشته بود که سید جمال الدین درسنه ۱۲۵۴ق در همین شیر گړ (۱) که معنی آن (اسد آباد) باشد تولد یافته بود .

مخفی نماند : که سیدمحمود پاچا بسبب هم جواری متصرفات انگلیسی باحکمرانان نووارد پشاور هم مکاتباتی داشت دوسه مکتوب مفصل مطلای خوشخط ازطرف وی درسنه ۱۸۸۱-۱۸۸۲م (۱۲۹۹-۱۳۰۰ق) بنام کمشنر و دیگر مأمورین انگلیسی ارسال شده که درآرشیف پشاور دیده ام، و همچنین مکاتیب متعدد او با دوسیه مکمل (۱۰۷۸/۶۷ سال ۱۸۹۲م) در آرشیف سری اندیا آفس لندن موجود است که به حمایت وی با امیرعبدالرحمن خان مکاتبه هاشده است و بمابه استناد آن شرح ذیل رادربارهٔ کنړ وحدود ومتعلقات آن می نویسیم :

کنړ درازمنهٔ سابق تاجنگ دوم افغان و انگلیس کهسیدمحمود پاچا حکمران آن بود از شبوه وشگه غرباً تا کوهستان باجوړ شرقاً میرسید،و

---

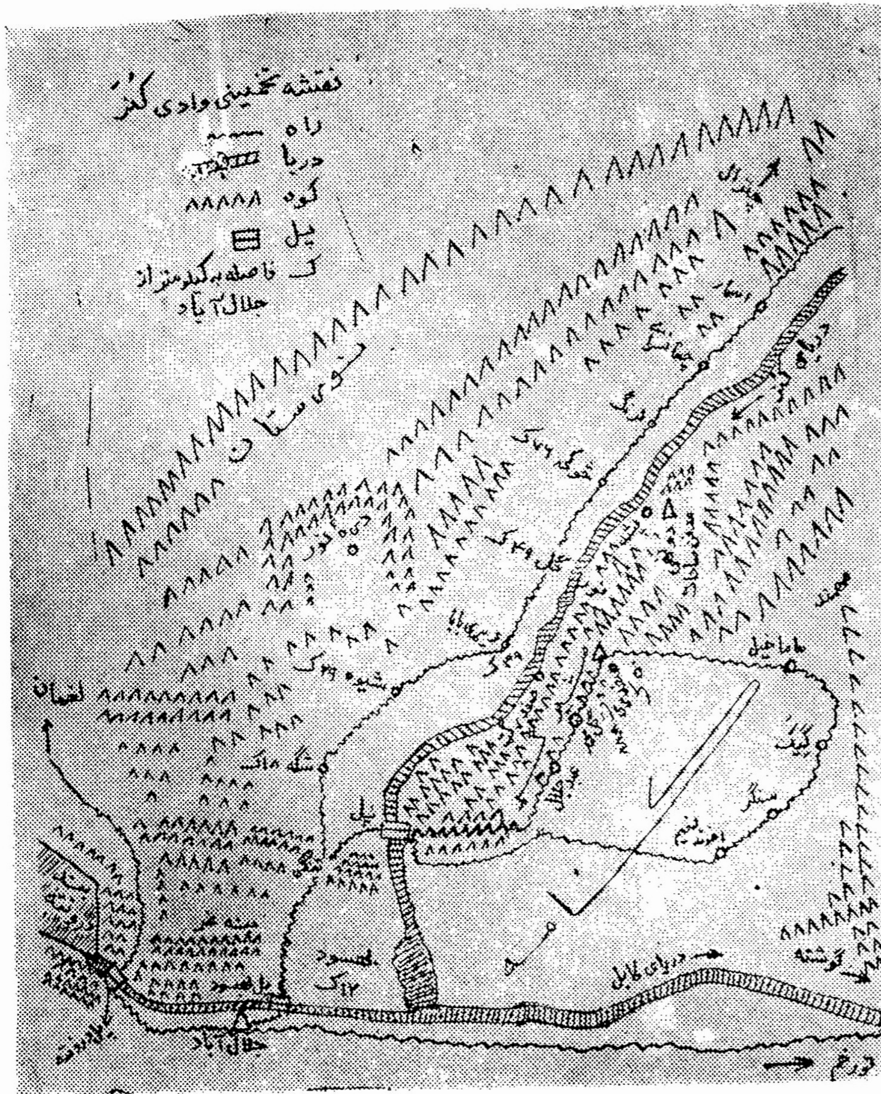
(۱) ذکر اراضی نورگل علیا وشیر گړ درکتاب ثبت اسناد دیوان قضأ کنر مربوط ۱۳۰۴ ق درصفحه ۲۱۰ هم آمده است.

حدفاصل جنوبی آن مجرای دریای کابل بود (۱) و بنابرین کامه وگوشته که بر کنار شمالی دریای کابل واقعند باوجودیکه یك سلسلهٔ کوه ها آنرا از وادی متن کنر جدا کرده، شامل قلمرو کنر بوده‌اند، ولی در تشکیلات کنونی کامه بشمول شیرگر های سه گانه و صفدری حاکم نشین علاحده قرار گرفته است.

دراسناد محرمانهٔ دیوان هند (اندیا آفس لندن) 10R : A. 46 گزارش روابط امیر افغانستان با پاچای کنر محفوظست که در مکتوب محرمانه حکومت هند مورخ ۳ اگست ۱۸۸۲م نمره ۷۹ چنین می نویسد: خاندان سیدمحمود درازمنهٔ گذشته مالك تمام وادی وسیع کنر بوده، ولی اکنون وی فقط کنر تا پشور PASHUR (۲) بر کنار چپ دریای کنر در دست دارد و میخواهد بر تمام این وادی وسیع حکمران گردد که اکنون یك حصهٔ آن از طرف حکومت به سردار احمدخان (پسر امیر دوست محمد خان) سپرده شده است (ص یکم) شیرگر امروز که مربوط حکومتی کامه است در قدیم جزو جنوبی کنر بود که دریای کابل آنرا از قلمرو جلال آباد جدا می ساخت. چنانچه مستر گریفن نمایندهٔ سیاسی انگلیس در مکتوب ۳۱ اگست ۱۸۸۰ م با میر عبدالرحمن

(۱) درگزیتیر افغانستان حصهٔ ۳ کابل طبع کلکته ۱۹۱۰م (ص ۳۱۷) و نیز درمکتوب ۱۲ اگست ۱۸۹۲ م از نامه های سری راولپندی به چیف سکرتر پنجاب (آرشیف سری ۶۷-۱۰۷۷ دیوان هند لندن) حدود جنوبی کنر را جلال آباد (کنار دریای کابل) نوشته اند که درگزیتیر (ص ۳۲۲) شیرگر جزو کنر در قطار سرکانی و دونهی وغیره شمرده شده است.

(۲) اکنون پشاور گویند واقع برگ متال شمال کنر (ص ۶۱۸ اتلس قریه های افغانستان



نقشه کنر عکس ۱۲

مربوط صفحه ۲۸

خان می نویسد که سید محمود حکمران مشهور سرزمین کنر وکوه های اطراف آن ، شخص معزیست که اگر والاحضرت شما اورا برموقع کنونی او بگذارید ، دولت برتانیه بسیار خوش خواهد شد. وی اکنون برکنر کهنه و پشدیعنی تمام سرزمین شرقی مجرای کنر حاکمیت دارد ومیخواهد شیوه وشگه هم درقلمرو او باشد (ص ۳ اسناد محرمانه)

جای دیگر درهمین اسناد محرمانه انگلیسی کنر راچنین تعریف‌می‌نماید .

«کنر درغرب بوسیله کافرستان (۱) آزاد ازبقیهٔ افغانستان بریده‌شد، ودرشمال آن چترال ودرشرق آن باجوروسهمند است وجنوباً درمقابل جلال آباد بسلسلهٔ مجاری دریای کابل می پیوندد (ص ۴) »

ازین اسناد بخوبی برمی آید شیرگر (اسدآباد) مولد سید جمال الدین درآنوقت جزو کنر شمرده می شد ،حدود جنوبی کنر مجاری دریای کابل بود ، که درنقشهٔ منضمه این مبحث نشان‌داده شده است (بنگرید منظرنمره ۱۲

(۱) تا آنوقت مردم اینجا مسلمان نشده وکافرستان‌نامیده می شد . بعد ازکمی امیر عبدالرحمن خان آن سرزمین راهم بمرکز وصل کرد ونورستان نامید ومردم آن هم بدین اسلام مشرف شدند .

۵

از اسد آباد کنر
تا
اسد آباد همدان

زادگاه سید

و نام پښتو و دری آن

اعلیحضرت نادرشاه فقید که شخص دانشمند و دانا بامور و مجاری اوضاع و مردم افغانستان بود ، شیوهٔ خوبی داشت که در اوقات ماموریت های بزرگ خود ، از سپه سالاری تا ریاستهای تنظیمیه ، معلومات جغرافی و عمومی مناطق مأموریت خود را فراهم می آورد ، که یك نمونهٔ چنین کار علمی او در اوقات ریاست تنظیمیه ۱۳۰۱ش ۱۹۲۲ در صفحات شمال «رهنمای قطغن و بدخشان» است .

این شخصیت دانا هنگامیکه در سنه ۱۲۹۸ش ۱۹۱۹ م رئیس تنظیمیه سمت مشرقی (ننگرهار) بود این مطلب را دریافته بود که مراد از مولد سید جمال الدین در اسد آباد ، همین نام پښتوی آنجا «شیر گړ» است .

در سنه ۱۹۲۷م هنگامیکه آن نامور فقید وزیر مختار افغانستان در پاریس بود (۱) قاضی عبدالغفار مرحوم دانشمند محقق هندی بحضورش رسیده و با او در بارهٔ مولد سیدجمال الدین و ملیت او مصاحبه کرده بود .

سپه سالار فقید در آنوقت باو شرحی تحریری داده که تلخیص آنرا چنین ضبط کرده است :

«در هندوستان یك عقیده موجود است که سیدجمال الدین مرحوم را ایرانی اسد آبادی میگویند و این خیال وو هم بنظر می آید. تمام دلائل ایرانی بودن او در کاوه موجود است و لی هیچ کدام

(۱) اعلیحضرت محمد نادرشاه از سنه ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ش وزیر مختار افغانستان در پارس بود و بعد از آن هم در آنجا برای علاج اقامت داشت.

دلیل نیست. نویسندهٔ محقق کاوه خودش این را قبول ندارد. مگر بیچاره افغانها که امروز در دنیا صدایی در زبانی را مالک نیستند نزدیکست، که این حقیقت هم پوشیده شده و آقای تقی زاده که به آزادی خیال و پاکی از تعصب مشهور اند هم باوجود شهادت برینکه فارسی مشار الیه مرحوم فارسی ایرانی نیست، ارادهٔ میل باین عقیده دارند که او ایرانی خواهد بود ...... در علاقهٔ موجودهٔ کنر درافغانستان، که برای سکونت سادات مخصوص است شیر گده نام جائیست که معنی اسد آباد میدهد» ......(۲)

چنانچه دیدید شیرگړ که معنی اسد آباد دارد تاکنون بهمین نام مشهور و کائن است و صفدری نام قریه یی بنام سید صفدر در همین شیرگړ دلیل قوی دیگریست که مولد سید همین جای است. ولی سید چون به شاگردان عربی و ترکی یا غربیان یا ایرانیان میگفت که مولد من آسد آباد کنر افغانستان است، مرادش همین شیرگړ است که دری زبانان این جای را اسد آباد می گفته اند، و اکنون فقط نام پښتوی آن باقی مانده است، زیرا درتمام این نواحی کنر و کامه مردم بزبان پښتو تکلم نمایند، و اسدآباد فقط ترجمه شیرگړ پښتو است، ورنه دراملا و تلفظ اسد آباد همدان

---

(۲) قاضی‌عبدالغفار: آثار جمال الدین افغانی ۷ - املای شیرگړدر هندی شیر گڑه است که بفارسی آنرا شیر گده‌نوشته‌اند و ریشهٔ همه آریایی قدیم است که دربهلوی "(کرت) و دردری کرد و درزبان باختری کوشانی هم کرد به کسرهٔ اول بود (= آباد)

چنانچه گفته شد - اختلافی بشکل اسعد - سعد - اسد وجود داشت و یك دانشمند همدانی سید محمد هادی سه املای فوق راطوریکه درسابق اشاره شد استعمال کرده است، و این اختلاف املا میرساند که برصحت یکی از اشکال اعتمادی نبوده و هرکس مطابق زعم خود ضبط کرده، و سید ترجمه‌نام پښتوی مولد خود را بزبان دری قابل فهم عامه (اسد آباد) میگفته‌است که که این تسمیه دری را از هموطنان دری زبان خود شنیده بود.

درسالیکه سید در شیرگړ کنر (یعنی اسدآباد) تولد می شد لشکریان متجاوز اندس آرمی انگلیس بروطنش تجاوز کردند، واین سالها از ۱۸۳۹ تا چهار سال دیگر اوقات آزمایش ملی و جهاد مقدس مردم افغانستان بود و سید تا چهار سالگی این جهاد مقدس هموطنان خود رابچشم سردیده بود، و بنابرین از کودکی روحیهٔ نفرت و پیکار با انگلیس همی‌داشت.

امیر دوست محمدخان بعداز جلوس ثانوی برتخت کابل و بازگشت از منفای کلکته، بطرفداری سید محمود پاچا (داماد پسرش) سید صفدر و تبعه و خاندانش را از کنربکابل منتقل کرد و درینوقت است که سیدصفدرباتمام‌متعلقان خود از افغانستان برآمد، و بسابقهٔ آشنائی پدرش‌به محیط اسدآباد همدان و روابط قرابت و وابستگی و صلی زنانه با سادات اسدآباد بدآنجاهجرت کرد، و بنابرین قبور اجدادش بعداز سیدعلی ترمذی و پسرش‌مصطفی‌و دیگران‌تاسیدعلی‌شاه همدان‌در کنړ و بونیر و سوات وغیره معلوم و مطاف مردمست. ولی مرقد سید صفدر و بستگان و دختران و اولاد ایشان درگورستان اسد آباد همدان معلوم و حتی برخی الواح مکتوبهٔ‌معلومی هم دارد (؟) که درخور تأمل است.

از ین الواح قبور چون اکثر کتابه ها ندارد ،بنابران نمیتواند بالاتر ازسید صفدر با ایقان کامل پذیرفته شود و خلطی و تشابهی و اشتباهی نداشته باشد .

اما آنچه کتابه‌و نام وتاریخ دارد ،میتوان مورد قبول و نظرقرار گیرد ولی معنعن ساختن شجرهٔ نسب ازروی قبور بی نوشته ونام ونشان نه کاریست علمی و نه براساس های مسلمهٔ علم الانساب که از قدیم مقرر داشته اند ـبدون روایت قوی متواتر مردم صادق القول جامع الشرائط ثابت می آید. و بقول مرحوم تقی زاده :

« بعد ها ازقریب سی چهل سال باینطرف بعضی از سادات در اسدآباد مدعی‌نسبت وقرابت با سید جمال الدین شده وخود را جمالی‌نامیده‌اند. لکن اساس این ادعامورد قطع و یقین نیست(باآنکه‌صحت آن غیر محتمل هم نیست)این دعاوی‌انتساب‌را قرینهٔ‌اسدآبادی بودن سیدنمی شناسیم . » (١)

محقق نامدارمعاصر ایران علامه محمد قزوینی نیز گوید که‌این ادعاها :

«فرضیات فی الواقع باور نکردنی است .... که یکی ازاهالی اسدآباد که خود راخواهرزادهٔ او معرفی کرده وچند سال قبل رساله‌یی‌درین خصوص منتشر ساخته و اعضأ خانوادهٔ او را به‌عقیدهٔ خود که‌هنوزدراسد اباد هستندیکایک بر شمرده است » (٢)

---

(١) تقی زاده : مقالات کاوه بر سیدجمال الدین افغانی ٦٤

(٢) محمد قزوینی : مجلهٔ یاد گار شماره ٤سال ٣ طبع تهران .

باوجود اینگونه نظرمحققان ، باید ازادعا های بی دلیل صرف نظرکرد .
ولی اگر لوحهٔ مکتوبهٔ مزاری درگورستان سادات اسد آباد و یاسندی کتبی دیگرموجود و مشاهدباشد با تاریخ و نام صاحب مرقد (باقبول قدست آن) آنرا نادیده هم نتوان گرفت .

میرزالطف‌الله مدعیست : که جدکبارش (کذا) ازسنه ٦٧٣ق دراسدآباد توطن داشته واز بعضی نوشتجات وبخصوص از الواح قبور نیاکان واجدادش که درجنب اما مزاده احمد ومحلهٔ سیدان که قرب‌خانهٔ پدری واجدادی سیدجمال الدین واقعیست ازسنه ٨٦٢ق الی یومناهذا اسامی‌آباو اجداد او خلفاً بعد سلف و نسلاً بعدنسل معلوم میگردد .....) (١)

خوب ! حالاباید دیدکه این سلسلهٔ نسب اسلاف ، درکدام کتاب وسند خطی نوشته شده ویا ازکدام الواح مکتوبهٔ مزارهای آن گورستان ثابت می آید ؟

کسانیکه الواح مذکور را دیده اند می نویسند که برلوحهٔ مرقد سید عبدالله جدا علای این خاندان چنین نوشته شده :

« هذا قبر الولد الصالح المرحوم المغفور السعید الشهید الدراج الی رحمةالله من رب الوعید " (؟) وهو النتیجه الاکابر و بقیةالاخیارجلال‌الدولة والدین سید عبدالله ابن سید مرتضی‌اسد آبادی توفی‌فی‌عشرة شهر شوال سنه اثنی‌وستین وثمان مائه ٨٦٢.» (٢)

---

(١) شرح حال وآثار سید ٤١ طبع برلن .

(٢) ر، زنامهٔ اطلاعات ١٢ مرداد ١٣٥٥طبع تهران ضمیمه ١٦٥

همین راوی کتابهٔ قبر سید مسیح الله بن سید صفدر را چنین نقل کند:

«هذا قبر المرحوم المغفور المبرور الواصل رحمة الله عالی جناب سیادت مآب آقای سید مسیح الله خلف صدق آقا سید صفدر فی سوم شهر ربیع الثانی ۱۲۹۶ هجری.» (۱)

کتابهٔ لوح مزار مریم بیگم خواهر نامادری سید:

«هذا قبر المرحوم المغفور مریم بیگم بنت مرحوم آقا سیدزکی متوفیه ۱۳۳۰ هجری» (۲)

از این الواح آنچه قدیمتر است (۸۶۲ق) باید از روی رسم الخط وخصایص هنری ونقاری وحکاکی دیده شود که قدمت آن چقدر است؟ وکدام وقت نصب شده؟ ودو کتابهٔ متاخر قبور مسیح الله ومریم بیگم که نوشته های آن ضعف های ادبی هم دارد، باز مورد شک کسانیست که آنرا ندیده اند.

زیرا صفات الله پسر میرزا لطف‌الله در کتاب پدرش در سنه ۱۹۲۶ م در تکمله (ص ۱۲۷) یادی از قبر مسیح الله متوفا حدود ۱۳۰۰ ق ومریم بیگم (وفاتش حدود ۱۳۳۰ ق) نموده واصلاً ذکری از کتابه های قبور ایشان ندارد. واگر درآنوقت بودی حتماً لطف الله باپسرش برای تأیید مدعای خود ازآن عکسی یا نقلی نشر کردی.

اکنون مادر روزنامهٔ اطلاعات سه شنبه ۱۲ مرداد ۱۳۵۵ ش (۶ شعبان ۱۳۹۶ ق) می‌بینیم که سه کتابهٔ مذکور درگورستان سادات اسد آباد همدان هست.

(۲) منبع مذکور

(۳) منبع مذکور

واین خود شخص پژوهشگر رابشك وتردید می اندازد که چرا میرزا لطف الله وپسرش برای تأیید مدعای خود در آن کتاب، از نقل این کتابه ها، صرف نظر کرده؟ درحالیکه نص کتابه ها پیش ایشان موجود بود. (یعنی سال وفات مسیح الله ۱۲۹۶ق وسال وفات مریم ۱۳۳۰ق مطابق نقل روزنامهٔ اطلاعات) چرا به لهجهٔ تخمین وعدم یقین سال فوت مسیح الله رادر حدود ۱۳۰۰ واز مریم رادر حدود ۱۳۳۰ ق نوشته اند؟

آیادرچین حال پژوهنده بی حق شك نخواهد داشت که این دو لوح مزار رابعد ازچاپ کتاب میرزا لطف‌الله ساخته ونصب کرده باشند؟

بهرصورت: اگرمااین نقل مضامین کتابه های الواح را (مطابق ضبط اطلاعات) بپذیریم، ترتیب سلسلهٔ طویل نسب سیدصفدر تاسیدعبدالله بن سیدمرتضی اسد آبادی را میرزا لطف الله وروزنامهٔ اطلاعات وغیرهم ازکجاآورده اند؟

تاوقتی که سند کتبی یا تواتر روایت اشخاص بیطرف بی غرض صالح العمل صحیح القول دربین نباشد ودرگفته های خود لطف‌الله هم تضاد ها دیده شود، واز کتابه های قبور اسد آباد، خود میرزا لطف‌الله هم واقف وناقل نباشد، وبین تاریخ مکتوب برلوح مزار مسیح الله ونوشتهٔ پسر لطف‌الله هم چهار سال فاصلهٔ زمانی مشهود باشد، پس آیا تمام این دعاوی وشجره سازی ازنظر انتقادی ودساتیرمقررهٔ علمی ازبین نمیرود؟

بنابرین شجره سازی میرزا لطف‌الله چنانچه اکثر محققان گفته اند: اشبه بحکایات الف لیله ولیله است (۱) وسندی محکم دردست نیست که این

(۱) علامه قزوینی مرحوم: مجله یادگار

شجره وانتساب راثابت سازد .

در چنین حال ادعای لطف‌الله رادرنسب نامه مندرجهٔ بالاتر ازسید صفدر و خواهران نامادری سید دراسد آبادهمدان نتوان پذیرفت . ولی‌مادر اسناد ومدارك سید جمال الدین مکاتیب ونامه های متعدد اقارب متاخر سید رادر اسد آباد همدان می بینیم که از وجود پدر وخواهرانش در آنجا انکار نتوان کرد .

مثلاً: درنامه عکس ۴۶-۲رجب ۱۳۰۱ محمد هادی حسینی (خاله زادهٔ سید) دربارهٔ میرزا لطف‌الله تأکید مینماید‌که وی میخواهد پیش سید بیاید . وباز درعکس ۴۷ نامه شش صفحه‌یی مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ کیفیت مفصل‌اوضاع اسد آباد وجنگ وجدالی‌که درآنجا بوده‌راپور میدهد از عموصفدر نام‌می برد ،که‌وی پیرو افتاده حال‌واز هردوچشم نابینا شده نه قوهٔ نوشتن دارد ونه خواندن .

عمهٔ شما همان سالهایی که شمارفته وما آمدیم فوت نمود . سیدمسیح الله سه سالست مرحوم شده دو پسر ازومانده ، کمال الدین وبهاء الدین که که یکسال بعد فوت شد .

در نامه عکس ۵۳ ، ۵۴ بمهر میرزا شریف بن میرزا حسین مستوفی بـرادر میرزا لطف الله غره رجب ۱۳۰۱ق کـه باالقاب قبلـه وامید گاها آغاز میگردد وباز اشتیاق شدید لطف‌الله بدیدارسید نوشته می شود گوید: والدهٔ ماجده طیبه بیگم وباجی ملاو سائر اقوام عموماً سلامت اند .

درنامهٔ تصویر ۵۵،۵۶ مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱ همین میرزاشریف مینویسد: «قبله گاهان آقا ملاو خان دائی وخاله مکرمه مریم بیگم‌وخاله

زاده ها ووالدهٔ محترمه طیبه بیگم وعمو زاده ها کلهم سلامت‌اند .روزنامه که ازپاریس‌ارسال می شود (عروةالوثقی) میرسد .

باز همین میرزاشریف‌درنامه ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ق ازاسد آبادبه‌سیدمینویسد «چاکران وخاله معظمه محترمه وسائر اقارب چقدرآرزو واشتیاق دارند، که بدستخط مبارك‌خود چیزی مرقوم فرموده ...»

مکتوب دیگرتصویر ۶۰-۶۳ مورخ ۱۵ رمضان ۱۳۰۱ ق‌بخط‌همین سید شریف: راپور مفصل اوضاع اسد آباد ونزاع‌مردم آن واینکه سیـد مسیح الله ،چهار سال قبل مرحوم شده وخالهٔ محترمه باجی ملا ووالدهٔ مکرمه به مصیبت عظیمی گرفتار ند وپسرش کمال الدین مشق فارسی‌میکند وامثله میخواند ۱۳ یا۱۴ سال دارد . والدهٔ جناب عالی هم اوقاتیکه‌از اسد آباد بسمت ارض اقدس تشریف فرماشدید، درآن تاریخ مرحوم شده است . قبله گاهی آقا ملاپیر وافتاده حال شده .... وخالهٔ معظمه محترمه وخاله زاده‌ها عبدالله وبی‌بی جانی وستاره ونرگس‌سلامت‌اند .

ازنامه عکس ۶۴-۶۵ بخط سید شریف اسد آبادی ۲ ذیقعده ۱۳۰۱ ق «دستخط‌مبارك‌شهر رمضان ۱۳۰۱ زیارت شد. سیدکمال الدین‌ومیرزالطف‌الله وسائر اقوام سلامتند. »

ازنامه های سید شریف مستوفی خواهر زادهٔ سید بطور نمونه‌چندی دربالاتلخیص شد، وهم‌دریناسناد نامه های متعددی ازسید لطف الله (عکس۷۲،۷۴،۷۵،۷۷،۷۹،۸۰،۸۱) منعکس است که درآن اشتیاق شدید ملاقات سید واوضاع اجتماعی واحوال اقارب نوشته شده است ، وازتمام

آن قرابت سید بااین خاندان ووجود خواهران ومادر اندرو پدر و برادرش استنباط میگردد .

ولی اگر کسی بسیار بدبین گردیده و برخلاف منطق ، این نامه هارا مجعول و یا بسببی از اسباب مجروح بداند . درهمین اسناد عکس نامهٔ میرزا شریف مذکور (تصویر ۶۸) بنام آقا ابوتراب عارف افغانی خادم سیدبه بیروت نیز ضبطست که مراسلهٔ مورخ ۲۰ رمضان ۱۳۰۱ ق ابو تراب ازبیروت باسم آقاسید صفدرو آقا سید مسیح الله اسد آبادی رسیده و اطلاع احوال سید جمال الدین راداده است . سید شریف به ابوتراب می نویسد :

«جناب آقای سید صفدر هم دوسه سال بود که از چشم کم قوه شده بودند ، چندی ضعیف شده بود ، شکسته و ناتوان با هزاران انتظار و داغ بیشمار چندی قبل مرحوم شدند . پسری ۱۵-۱۶ساله ازمرحوم آقا مسیح الله باقی مانده ودو نفر همشیرهٔ جناب آقا باسائر اقارب وعمو زادهها حیات دارند .....

تفصیلات را از اسد آباد بجهة جناب آقا سید هادی عرض کرده بود، ولی مرحوم شدن آقاسید صفدر رانوشته بود، بنده محض بغرض اطلاع شما نوشتم، اگر صلاح بدانید شماهم بجناب آقا اطلاع بدهیدو الا مختارید .... همشیره های جناب اقابسیار بسیار اوقات تلخی دارند .

من میرزا شریف مستوفی اسد آبادی همشیرهٔ زادهٔ جناب آقای آقاسید جمال الدین میباشم پسر مرحوم میرزا حسین اسد آبادی

(۲۰ ذیقعده ۱۳۰۱ ق از اسد آباد)

از تمام این اسناد پدید می آید که بین سید جمال الدین و خاندان سادات اسد آباد همدان روابط دوستی و قرابت بوده و سید صفدر پدر و مسیح الله برادر و دو خواهر سید با مادراندر و خاله و زادگان این اقارب مادراندری او در اسد آباد همدان بوده ودر آنجا مرده اند

جای تعجب است که درنامه های خود سید ، که درین اسناد و مدارك عکاسی شده و یادر دیگر آثار دیده میشود هیچ نامه یی بنام این اشخاص باقی نمانده ،و تمام نامه های باقی ماندهٔ سید، مطالب سیاسی و اجتماعی و یا نتایج سفرهاومذاکرات و دیدارهای او بارجال مهم عصر دارد .گویاسید بسیار کمتر باپدر و اقارب مادراندری خود مکاتبه میکرده است و یاماندیده ایم . و اگر اسناد دیگر چاپ نشدهٔ خاندان امین الضرب چاپ شود ، شاید برموضوع روشنی زیادی بیفگند .



امیر شیرعلی خـــان پادشاه افغانستان درعصر سید جمال الدین .

نتیجه گیری از مباحث گذشته

اکنون بعد از دیدن وخواندن اسناد ومدارک عکاسی شده ومقارنهٔ روایات وآنچه دراسنادرسمی افغانستان واسناد معنعن باقی ساند ه بایدگفت: طوریکه ناشران اسناد ومدارک جناب اصغر مهدوی وجناب ابرج افشار درمقدمه آن اشاره کرده اند که :

« خانوادهٔ سید بعللی که برما مکشوف نیست وشایدروزی کشف شود ، از افغانستان مهاجرت کرده ودراسدآبادمسکن گزیده‌اند »

من هم‌عقیده دارم :که سید صفدر بنابر عللی که دراوراق گذشته ذکرشد، از شیرگر یعنی اسد آباد کنر ومولد پسرش سید جمال الدین ، با عائله وآل خود هجرت کرده وبنابرسابقه یی که پدرش سید علی شاه همدان درین شهر داشته با سادات اسد آبادی قرابت وخویشی کرده وسکونت اختیارنموده اند. واینهم یکی ازنظائرآرامگاه بوعلی‌سینا بلخی درهمدان بعد ازهزارسال‌است که ملتین افغان وایران‌راباهم وصل می‌سازد

سید درسال پیش ازتجاوز اول انگلیس برافغانستان ۱۸۳۸ م درشیرگر یعنی (اسد آباد) کنر سفلی بین نورگل علیا وکامه درخانهٔ پدری‌خود (صفدری) بدنیا آمده وازکودکی‌بقول خودش غریب عن الاوطان بود .

پدرومادر اندرش درغیابش مرده وخود وی ازپیدایش‌تامرگ حوادثی رادیده که درکرونولوجی ذیل‌ترتیب واختصارمیگردد :

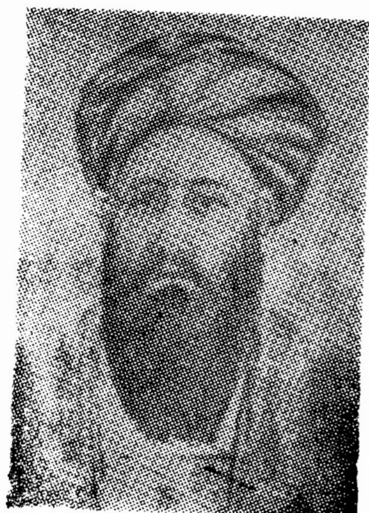
بعضی ازشاهان معاصر سید



امیرمحمد اعظم خان



امیردوست محمدخان



امیرمحمد افضل خان

کرونولوجی سیدجمال الدین افغانی

وقایع	سنوات
تولد در شیر گړ (اسدآباد کنړ) شرقی افغانستان	شعبان ۱۲۵۴ق ۱۸۳۸م
آموزش ابتدائی در سولدخو داز ابن علی	حدود ۱۲۶۰ق ۱۸۴۴م
تبعیدباسیدصفدر پدرش به کابل و آموزش در کابل	حدود ۱۲۶۰ق
سفر و هجرت سیدصفدر از کابل به اسدآباد همدان	حدود ۱۲۶۲ق ۱۸۴۵م
آموزش در قزوین؟ تا ده سالگی	حدود ۱۲۶۴ق ۱۸۴۷م
شاگردی مرتضی انصاری در سن ۱۲ سالگی	۱۲۶۶-۱۲۷۲ق ۱۸۴۹-
تا ۱۸ سالگی	۱۸۵۵م
سفر بهند	۱۲۷۲ق ۱۸۵۵م .
سفر بمکه و استانبول از هند در ۲۰ سالگی	۱۲۷۳ق ۱۸۵۶م .
تاریخ مهر مربع نستعلیق او (جمال الدین الحسینی)	۱۲۷۷ق ۱۸۶۰م
بازگشت از مکه و سفر دوم به تهران	
و آمدن بکابل و تحصیل در مسجد گذری	۱۲۷۷ق ۱۸۶۰م
رفتن بهرات و حضور به لشکرگاه امیر دوست محمد خان	
در محاصرهٔ هرات و اشتراک در مراسم جلوس امیر شیر علی خان در هرات (عکس ۱۵)	۱۲۷۸-۱۲۸۰ق ۱۸۶۱-۱۸۶۳م

کرونولوجی سیدجمال‌الدین افغانی

وقایع	سنوات
تولد در شیر گر (اسدآباد کنر) شرقی افغانستان	شعبان ۱۳۵۴ق ۱۸۳۸م
آموزش ابتدائی در مولد خود از ابن علی	حدود ۱۲۶۰ق ۱۸۴۴م
تبعید با سیدصفدر پدرش به کابل و آموزش در کابل	حدود ۱۲۶۰ق
سفر و هجرت سیدصفدر از کابل به اسدآباد همدان	حدود ۱۲۶۲ق ۱۸۴۵م
آموزش در قزوین؟ تا ده سالگی	حدود ۱۲۶۴ق ۱۸۴۷م
شاگردی مرتضی انصاری در سن ۱۲ سالگی تا ۱۸ سالگی	۱۲۶۶-۱۲۷۲ق ۱۸۴۹-۱۸۵۵م 
سفر بهند	۱۲۷۲ق ۱۸۵۵م.
سفر بمکه و استانبول از هند در ۲۰ سالگی	۱۲۷۳ق ۱۸۵۶م.
تاریخ مهر مربع نستعلیق او (جمال الدین الحسینی)	۱۲۷۷ق ۱۸۶۰م
بازگشت از مکه و سفر دوم به تهران و آمدن بکابل و تحصیل در مسجد گذری	۱۲۷۷ق ۱۸۶۰م
رفتن بهرات و حضور به لشکرگاه امیر دوست محمد خان در محاصرهٔ هرات و اشتراک در مراسم جلوس امیر شیر علی خان در هرات (عکس ۱۵)	۱۲۷۸-۱۲۸۰ق ۱۸۶۱-۱۸۶۳م

وفات امیر دوست محمد خان در هرات (عکس ۱۳)	سه‌شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۲۷۸ ق
خلاء دو ساله (در کجا بود؟)	۱۲۸۰-۱۲۸۲ ق
خروج از مکان مشرف (بغداد ؟)	جمادی الاولی ۱۲۸۲ ق ۱۸۶۵ م
دخول به تهران (منزل قریب مسجد خانعلی؟)	اواخر رجب ۱۲۸۲ ق .
تحریر مجموعهٔ رسائل خطی	۱۶ شوال ۱۲۸۲ ق
خورج از تهران	محرم ۱۲۸۳ ق ۱۸۶۶ م .
جلوس امیر محمد افضل خان در کابل	محرم ۱۲۸۳ ق
ورود بطوس	صفر ۱۲۸۳ ق .
در مشهد (جواب سید هادی همدانی) بامضای	
جمال الدین الحسینی الاستنبولی	صفر ۱۲۸۳ ق
سرودن ساقی نامه در مشهد	صفر ۱۲۸۳ ق
خروج از طوس	جمادی الاولی ۱۲۸۳ ق
ورود بهرات و توقف چهل روز درسرای نور بیگ	اواخر جمادی الاولی ۱۲۸۳
توقف در ام القری (؟) (شاید فراه)	رجب ۱۲۸۳ ق
در قندهار (بازار شکارپور سرای جیتن هند و)	رجب ۱۲۸۳ ق
توقف در قندهار (بازار هرات ۸ ماه)	شعبان ۱۲۸۳ ق تا ربیع الاول ۱۲۸۴ ق
خروج از قندهار، نظم عربی	ربیع الاول ۱۲۸۴ ق ۱۸۶۷ م
در غزنی تتمهٔ نظم عربی	جمادی الاولی ۱۲۸۴ ق
وفات امیر افضل خان و جلوس امیر اعظم خان	
در کابل (عکس ۱۴)	جمادی الاخری ۱۲۸۴ ق

دردربار امیر محمد اعظم خان، نوشتن مکتوبی باو	لیلة السبت جمادی الاخره ۱۲۸۴
منزل در بالاحصار کابل	جمعه ۲۵ جمادی الاخره ۱۲۸۴ ق
در کابل در سراچهٔ امیر دوست محمد خان :	
نوشتن چند رساله	سلخ صفر ۱۲۸۵ ق ۱۸۶۸ م
برآمدن امیر اعظم خان از ارگ کابل	شب ۸ جمادی الاولی ۱۲۸۵ ق
نوشتن رسالهٔ طبی و اوزان کابل در بالاحصار	جمادی الثانیه ۱۲۸۵ ق
فتح امیر شیرعلی خان بر کابل	جمادی الاخری ۱۲۸۵ ق
شکوائیه در بالاحصار کابل بامضای استنبولی	رجب ۱۲۸۵ ق
در کابل در حالت پریشانی در منزل سردار ذوالفقار خان	
(بن سردار محمد امین خان بن امیر دوست محمد خان)	جمعه ۱۲ رجب ۱۲۸۵ ق
شکوائیه وافکار فلسفی در کابل (۷ روز پیش	
از خروج از آن)	۱۳ رجب ۱۲۸۵ ق
صدور دو فرمان امیر محمد اعظم خان بنام سید	
در تأسف بررفتن (تصویر ۸۸-۸۹ اسناد و مدارک)	بی تاریخ .
خروج از قندهار (بعزم حج)	۲۵ شعبان ۱۲۸۵ ق
خروج امیر اعظم خان از افغانستان	اواخر رمضان ۱۲۸۵ ق
ملاقات باشخصی صاحب ذوق در بمبئی	۷ ذیحجه ۱۲۸۵ ق
کتابت اشعار ملاهادی سبزواری در مسجد	
حاجی حسین بمبئی	۱۴ ذیحجه ۱۲۸۵ ق
امیر اعظم خان در بیرچند	۵ محرم ۱۲۸۶ ق ۱۸۶۹ م

سکونت در مسجد حاجی حسین شیرازی در بمبئی	شب ۱۴ محرم ۱۲۸۶ ق ۱۸۶۹ م
ظاهراً در بمبئی نوشتن یک بیت ترکی فضولی	چهارشنبه ۲۵ محرم ۱۲۸۶ ق
ثبت بیتی از امیر علیشیر نوائی از زبان سید علی	
رمزی ظاهراً در استانبول	رجب ۱۲۸۶ ق
در استانبول در قرب جامع فاتح در محل مکتب	رجب ۱۲۸۶ ق
در استانبول عضو مجلس معارف	شوال ۱۲۸۶ ق
در جملیهٔ مصر	چهارشنبه ربیع الثانی ۱۲۸۶ ق
وفات امیر اعظم خان در شهر و دخر اسان و دفن او	
در مزار بایزید بسطامی	اواخر ۱۲۸۶ ق
ورود بقاهره و سکنی در جنب سیدنا الحسین و شغل	
به تعلیم	محرم ۱۲۸۷ ق ۱۸۷۰ م
در استانبول درجوار سلطان محمد فاتح ۶ ماه	۱۵ محرم ۱۲۸۷ ق
اخذ تذکرهٔ مرور در مصر برای مسافرت استانبول	
در حالت اخراج	شنبه ۳ جمادی الاولی
	۱۲۸۸ ق ۱۸۷۱ م
تدریس تلویح الاصول در قاهره مصر انجام یافت	۲۴ شوال ۱۲۹۰ ق ۱۸۷۳ م
	بامهرگرد ۱۲۸۷ ق
دیدن هرمان جیزه مصر و اظهار حیرت بر آن	سه شنبه ۲۶ شوال ۱۲۹۰ ق
	۱۸۷۳ م
آغاز بتدریس شرح اشارات در مصر	۱۲۹۱ ق ۱۸۷۴ م
تحریر الواردات فی سر التجلیات بخط ابراهیم در الازهر	۱۲۹۱ ق

	محرم ۱۲۹۲ ق ۱۸۷۵ م
تدریس فلسفه در قرب قلعهٔ مصر	
تقاضای دخول در مجمع فراماسونری قاهره	۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲ ق
نویساندن اقسام العلوم ابن سینا بخط امین رضا در مصر	رجب ۱۲۹۲ ق
تحشیه شرح جامی که در کلکته آغاز و تا ص ۱۸۷ نوشته	
	شوال ۱۲۹۲ ق
در مصر	آغاز ۱۲۹۳ ق ۱۸۷۵ م ختم
تدریس حکمة العین در ازهر مصر	۲۴ جمادی الثانیه ۱۲۹۴ ق
	۱۸۷۶ ق .
	۱۰ محرم ۱۲۹۳ ق
دخول در لج مصر (فراماسونری)	
	صفر ۱۲۹۳ ق
مطالعه حکمة العین در مصر	
	جمادی الاولی
در مصر	
	شعبان رمضان ۱۲۹۳ ق
نقل تعلیقات بر تذکرهٔ خواجه نصیر از شرح نظام	
	شب دوشنبه ۱۳ شوال
نشابوری، در بستان مصر	
	۱۲۹۳ ق
	سلخ ذیقعده ۱۲۹۳ ق
نقل نصائح الحکما در مصر	
	صفر ۱۲۹۴ ق ۱۸۷۶ م
انشأ مقاله وضع مسلمین وانحطاط ایشان در مصر	
ختم تدریس حکمة العین برای طلبه الازهر	
	شب پنجشنبه ۲۴ جمادی
	الثانیه ۱۲۹۴ ق

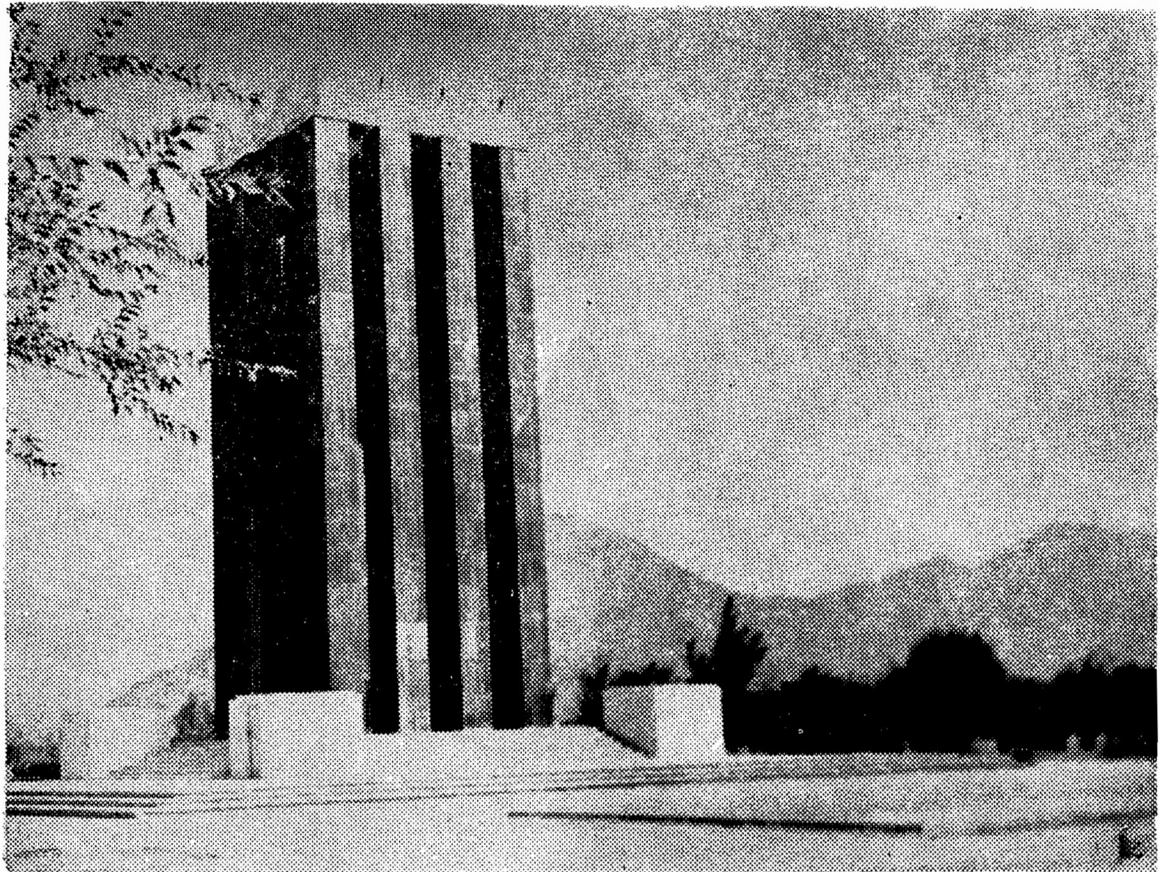
رویداد	تاریخ
وفات سید مسیح الله برادر ارشد سید در اسدآباد همدان	۱۰ ربیع الثانی ۱۲۹۶ ق ۱۸۷۸ م
در مصر و اخراج او از فراماسون	۱۲ رجب ۱۲۹۶ ق
عزیمت از مصر به هند	شوال ۱۲۹۶ ق
در حیدرآباد کن (هند) سفر پنجم او بهند	ربیع الثانی شوال ۱۲۹۷ ق ۱۸۷۹ م
کتابت ترجمهٔ عربی نیچریه ۹۳ صفحه	محرم ۱۲۹۸ ق ۱۸۸۰ م
کتابت مقالات مندرج در مجلهٔ معلم شفیق حیدرآباد	محرم تا ذیحجه ۱۲۹۸ ق ۱۸۸۱ م
حکومت هند سید را به کلکته احضار کرد.	شعبان ۱۲۹۹ ق ۱۸۸۱ م
سفر لندن و امریکا (برای مطالعهٔ دیموکراسی امریکا)	رجب ۱۳۰۰ ق ۱۸۸۲ م
تقریر بر تعلیم و معلم در البرت هال کلکته	۷ محرم ۱۳۰۱ ق ۸ نوامبر ۱۸۸۳ م
وفات سید صفدر پدر سید در اسدآباد همدان	۱۳۰۱ ق ۱۸۸۳ م
خروج از کلکته بعزم لندن	اواخر ۱۸۸۳ م
نامه علی شفقتی از روم بنام سید بپاریس	۱۸ جمادی الثانیه ۱۳۰۱ ق
مکتوب سید به بلنت به لندن	۲۴ جمادی الاخری ۱۳۰۱ ق
مکتوب علی شفقتی از لندن به سید در پاریس	۱۳۰۱ ق ۱۴ می ۱۸۸۴ م
در ایتالیا	رجب ۱۳۰۱ ق ۱۸۸۳
در پاریس	ذیقعده ۱۳۰۱ ق
نشر عروة الوثقی در پاریس ۱۸ شمارهٔ آخر آن	۲۶ ذیحجه ۱۳۰۱ ق
توقیف عروة الوثقی	۱۳۰۲ ق ۱۸۸۴ م
توقف در لندن به خواهش بلنت	شوال ۱۳۰۲ ق (ژوئیه ۱۸۸۵ م

رویداد	تاریخ
در وین	۱۳۰۲ ق سپتامبر ۱۸۸۵ م
در استانبول	۱۳۰۲ ق ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۵ م
خروج از لندن و حرکت به بوشهر	صفر ۱۳۰۳ ق ۱۸۸۶ م
در بوشهر	۱۶ شعبان ۱۳۰۳ ق
در اصفهان	۱۳۰۴ ق ۱۸۸۶ م
در تهران	حدود ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۴ ق
در محمودآباد	۱۲ شعبان ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ م
در مسکو	۲۸ شوال ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ م
در مسکو	۲۴ ذیقعده ۱۳۰۴ ق
در پترسبورگ ۲ سال	ذیقعده ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷ تا ۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م
ملاقات با ناصرالدین شاه در مونیخ	ذیقعده ۱۳۰۶ ق ۱۸۸۹ م
اخذ تذکرهٔ مرور از وین	۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹ م
گذر از قفقاز	۱۸ ربیع الاول ۱۳۰۷ ق
در تهران	۶ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ق
در بست شهزاده عبدالعظیم	ذیحجه ۱۳۰۷ جمادی الاولی ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م
حرکت به قم و اخراج به عنف از ایران	۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م
در راه خروج از ایران در کرمانشاه	۱۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ ق



(عکس ۱۷) سید جمال الدین افغانی در بستر علالت آخرینش دراستانبول .

در بغداد	۲۰ رجب ۱۳۰۸ ق
در بصره	۲۴ شوال ۱۳۰۸ ق
درلندن	جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق ۱۸۹۱ م
ملاقات براون در لندن با سید	پائیز ۱۳۰۹ ق
نشر جریدهٔ ضیأ الخافقین درلندن	رجب ۱۳۰۹ ق
شرکت و بحث در ضیأ الخافقین درباره اوضاع ایران	غره شعبان ۱۳۰۹ ق مارچ ۱۸۹۲
رفتن به استانبول بدعوت سلطان عبدالحمید	صفر ۱۳۱۰ ق
توقف تحت مراقبت جواسیس در استانبول در مهمانخانهٔ سلطانی	۱۳۱۱ ق ۱۸۹۳ م
قتل ناصر الدین شاه در شاه عبدالعظیم تهران بضرب تفنگچهٔ شاگردش سید رضا کرمانی	عصر ۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ ق ۱۸۹۵
ابتلاء بمرض سرطان فك اسفل در استانبول (عکس ۱۷)	رجب ۱۳۱۴ ق ۱۸۹۶ م
وفات در استانبول و دفن وی در قبرستان	ساعت ۷ و ۱۳ دقیقهٔ صبح روز سه‌شنبه
شیخلر مزارلیغی (عکس ۱۸)	۵ شوال ۱۳۱۴ ق ۹ مارچ ۱۸۹۷ م
انتقال تابوت استخوان وی بوطن و دفن در ساحهٔ پوهنتون کابل (عکس ۱۹)	یکشنبه ۱۰ جدی ۱۳۲۳ ش ۱۹۴۴ م



(عکس ۱۹) آرامگاه آخرین سیدجمال‌الدین افغانی درساحه پوهنتون کابل .

٦

عواقب ملوک طوائف کنړ

وفرار سید محمود پاچا

توزیع اراضی وی از طرف دولت

بین سادات کنړ



تو هم شب را بسر کی می‌بری ای شمع کم‌فرصت !
گرفتم سوختی پروانهٔ آتش بجانی را

سیدجمال‌الدین که سرخوش نصیب کامگاری نبود ، پدرش درایام کودکی اوازوطن‌فراری شد، وخودوی احوال واوضاع ناگواروجانفرسای‌عصر تولد وکودکی‌خودرا باین الفاظ توضیح میدهد :

«من درسنه۱۲۵۴ق متولد شدم واکثر عمرخود را زیاده ازنصف قرن بترك اضطراری‌بلاد افغانی خود وسرزمینی که نخستین‌بارتن مرا بساوید (۱)گذرانیدم . زیرا درآنجااضطراب افتاده وملعبهٔ اهواء واغراض بود . » (۲)

درچنین حالی که مملکت درجنگهای داخلی وفشار استعمارچیان هند میسوخت، قدرتی مرکزی وجود نداشت ، وبنای اتکای‌فیودان برزور وزربود ، رقیبان خاندانی سید صفدراو را ازمسکن اجدادش کشیدند (۳) وپادشاه جدیدامیر شیر علی خان هم بدادش نرسید وچنانچه درکرونولوجی

(۱) اول ارض مس جلدی ترابها .

(۲) مخزومی : خاطرات سیدجمال الدین طبع بیروت ۱۹۳۱م .

(۳) اینکه درین اواخر برخی ازجرائد تهران ، علت‌خروج سیدرا از افغانستان قیام علماء اینجا وانمود ساخته اند صحت ندارد ، وازآن خبری وروایتی درینجا نداریم . اما اختلاف فیودالان خاندانی ورجال دربار امیر شیر علی خان با او روشن است وشکایات سیدهم ازین روست .

سیدمی بینیم او هم بدربارش بداد خواهی وخیر طلبی وراهنمائی آمد ولی بعد ازشکست امیر محمد اعظم‌خان وسردنش درشهرود بسطام (۱۲۸۶ق ۱۸۷۰م) هم کسی سخن او را نشنید. چنانچه این درد دل خود را سید دریك نامه خطاب به محمدحسن امین الضرب (عکس۸۲اسنادومدارك) مورخ ۲۷مارچ سال (؟)چنین‌شرح میدهد :

«من آنچه گفته‌ام ومیگویم وکرده ام ومیکنم همه محض وصرف ازبرای خیرات محمدیه بوده است وخواهد بود وبهیچوجه انانیت مرا درو مدخلی نبوده است .....امید آن دارم که شمادرپیش‌نفس‌خود اعتراف‌کنید که‌راست میگویم‌وچون خداوند تعالی‌ازحقیقت کنش وروش من مطلع‌بود ، لهذا دولت عثمانی راپس ازشش ماه که ازدرمخالفت بامن درآمد گوش ودماغش را بریده کمرش راشکست . وخدیویت مصر راپس از آنکه مملکتش راپارچه پارچه کرد ، پای سنگین انگلیس رابر گلوی آن نهاده که نزدیکست که نفسش‌قطع شود ،شیرعلی‌خان‌و عائله‌آنرا تار ومارکرد ....» (۱)

درجدول کرونولوجی می بینیم که سید درجمادی الاخری ۱۲۸۳ق در بالاحصار کابل بحضور امیر محمد اعظم خان مقرب ومقیم است ،

(۱) اسناد ومدارك تصویر ۱۸۳ . چون انحلال شاهی امیر شیرعلی خان وفرار اولاد اوازافغانستان در۱۲۹۶ق ۱۸۷۹م بود بنابرین ممکن است این مکتوب درمارچ ۱۸۸۰م نوشته شده باشد .

و تاصفر ۱۲۸۵ق درسراچهٔ امیر دوست محمد خان توقف دارد. ولی دررجب ۱۲۸۵ق شکوائیه‌یی می نویسدو از ان برمی آید که با اوضاع ناگوار روبروست . وبازروز جمعه۱۲ رجب ۱۲۸۵ق ازبالاحصار کشیده شده ودر حالت پریشانی تمام ، درمنزل سردار ذوالفقار خان بن سردار محمد امین خان پناهیده ، تا که بتاریخ ۲۰ رجب از کابل بیرون می شود و از راه قندهار به بمبئی میرود .

ازین ماجرابرمی آید که سید از دربار کابل و وطن خود مانند پدرش درنهایت یأس و پریشانی برآمده و بعد ازآن‌زود نیامده است ،زیرا دردربار و زادگاهش کنر ،رقیب سرسخت نیرومندی داشت که بقول یکی از مؤرخان چنین معرفی شده است .

«سادات کنر ازسادات صحیح‌النسب‌افغانستانند. درسنه ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ق سید محمود کنری که ازاشخاص مهم و متنفذ وداماد وزیر اکبرخان پسر امیردوست محمدخان بود خود راپادشاه کنر معرفی نمود واز کابل‌اطاعت نمیکرد ومخصوصاً درموقع حرکت امیرعبدالرحمن بطرف قندهار بر کابل حمله نمود.سردار عبدالرسول خان مشارالیه راجلوگیری کرد ، وامیرغلام حیدر خان چرخی سپه‌سالار وعبدالغفور خان رابسر کوبی اوگماشت وبرو حمله کردند وسیدمحمود طرف هندوستان فرارنمود. (۱)

(۱) مهدی فرخ : تاریخ سیاسی افغانستان ۳۲۸ طبع تهران ۱۳۱۴ش

خاطرات‌تلخ و ناگوارجنگ‌اول انگلیس‌و افغان‌ازایام طفلی درخاطرسیدباقی بود (فبروری ۱۸۳۹م ۱۲۵۴ق - ۳ اپریل ۱۸۴۲م ۲ صفر ۱۲۵۸ق) وبعد ازآن خانه جنگی ها و پیکارهای داخلی ملوك‌طوایف‌راهم‌در کنر وهم درتمام‌افغانستان‌بچشم سر دیده بود که بقول خودش«مملکت‌ملعبهٔ‌خواهش های شخصی ملوك‌طوائف‌داخلی‌وسیاست خارجی‌بود » وباز درغیابش‌تجاوز دوم انگلیس بروطنش آغاز گشت (۲۰نومبر۱۸۷۸م ذیقعده ۱۲۹۵ق)تاکه درآخر انگلیس‌شکست خورد ، وسرلیپل گریفن نمایندهٔ سیاسی هند برتانوی با امیر عبدالرحمن خان‌ولد امیر محمد افضل خان که از تاشکند آمده بود درزمهٔ شمال کابل مذاکره وموافقه کرده وتخت کابل رابدوسپرد (۱۷شعبان) ۱۲۹۷ق ۲۷جولائی ۱۸۸۰م) .

تجاوزهای متعدد استعمار انگلیسی برافغانستان وممالك شرقیه از هند تا مصر وعثمانی نفرت شدید وبغض آشتی ناپذیری‌رادردل سیدکنرنسبت به استبداد واستعمار ایجاد کرد که‌درراه دفاع آن زندگانی خود راوقف نمود وسرخود راداد .

امیر عبدالرحمن خان -که مرد آهنین دلیر سخت گیری بود - دراولین برخورد خود با فیودالی سید محمود پاچا - ازبقایای خانوادهٔ سرسخت نیرومندی که پدرسیدجمال را ازکنرکشیده بود -مواجه گردیده و

چنانچه گفته شد، بعد ازاعلان شاهی درکنر ازجنرال غلام‌حیدرخان چرخی سپه سالارامیر درسنه ۱۸۸۲م شکست خورد وبه قریه متائی مهمندپناه برد تاکه درسال ۱۸۸۶م به قلمرو انگلیسی ماورای دریای سندپناهید وباماهی

دوهزار کلدار تنخواه در راولپندی و حسن ابدال مقیم گشت و بعد از ۱۹۰۵م درگذشت (۱) و بساط فیودالی کنر برچیده شد.

از راپور های ثبت شده دیوان قضأ کنر مربوط ۱۳۰۳-۱۳۰۴ق که در سابق هم مطالبی را ازآن برداشتیم، چنین برمی آید که امیر مأمورین خود را به کنر برای بسط قدرت مرکزی فرستاد و ازآنجمله مرد اداری قلمدستی که میرزا احمد علی خان نامداشت بمنصب سرشته

(۱)بنگرید : گزیتیر افغانستان -کابل ص ۳۲۱. درروز نامچهٔ پشاور بابت ۱۱جولائی وجون ۱۸۸۲م که دراسناد سری اندیا آفس لندن محفوظست می‌نویسد که سید بهاء الدین پدرسید محمود درسنه ۱۸۶۷م تمام کنر راگرفت و بعدازان بانماینده سیاسی انگلیس بمذاکره پرداخت. گریفن درنامه ۲۹ مارچ ۱۸۸۰م (مکاتیب سری اندیا آفس ۳۳/۶۳۵) به مارشال را برتس نوشت که وی سلطهٔ کابل راقبول‌ندارد ودومن به‌پسرش سید محمود بیست هزار روپیه معاش و توپهای کوهی داده ام. چون درسنه ۱۸۸۲م امیر عبدالرحمن خان سید محمود را بکابل خواست تا مالیات چند سالهٔ ۳۷۰/۰۰۰ روپیه راپردازد وی مقدار آنرا ۴۰۲ هزاروا نمودکرد وگفت که فقط شصت هزار رابطور هدیه میدهم. چون پدرش هم از طرفداران امیر شیرعلی خان بود بنابرین امیر اورا ازبین برد (روز نامچهٔ پشاور ۱۱جون ۱۸۸۲م در مکاتیب سری اندیا آفس ۲۶۹/۳۲ مأخوذ از کتاب‌افغانستان ۱۸۰۰-۱۸۹۶م تألیف‌حسن کاکر طبع لاهور ۱۹۷۱م ص ۸۶ ببعد)

داری آنجا گماشت و هم سیدغلام پاچا راکه از بنی اعمام سیدجمال الدین بود بحکومت درهٔ نور فرستاد.

امیر فرمان داده بودکه تمام اراضی کنر که بسید محمود پاچاتعلق داشت بین همه افراد خانوادهٔ سادات توزیع گردد، که اسناد این توزیع ومالیه بندی وبرچیدن نظام فیودالی ازکنر درکتاب ثبت اسناد دیوان قضأءکنر محفوظست.

مثلاً در (ص۳۱) گوید: تقسیم وظیفه سید محمود که درسنه‌گذشته (۱۳۰۲ق) از حضور انوروالا مقررشده ..... نامهای خانواده ها وافراد ایشانرا به تفصیل میدهد که تلخیص این توزیع ترکات سید محمود چنین است:

جمله سادات کنر ۲۵۹ نفر وظیفه خورندکل ۲۳۰۴ روپیه نقد و ۵۰۰ دینار (ص۱۸) وظیفه دارقدیمی سادات‌جمله ۲۳نفر ورثه سیدغلام‌دستگیر پادشاه و میرزاشاه بابا کنری جمله ۲۶۴ نفر، وظیفهٔ جمله: ده‌هزار و هشت صدو هشتاد وچهار روپیه نقد و ۹۶ خروارجنس.

(ص ۳۸-۳۹سنه ۱۳۰۴ق)

درکنر مراقد آباء و اجداد این خاندان بزرگ که همه احفاد سید مصطفی بن سید علی ترمذی بوده اند موقوفاتی هم داشته که درصفحهٔ آخر این کتاب ثبت دیوان قضاء چنین نوشته شده:

« میرزا احمدعلی‌خان بیان کرد که فرمان مبارك اسمی‌ما آمده

که وقفیات راضبط (۱) کنید، تحریر غره شعبان ۱۳۰۳ق »

اینست عواقب فیودالی کنر که درحیات سید جمال الدین بنیان آنرا امیر عبدالرحمن خان برکند و درحالیکه سید صفدر درحالت پیری و ناتوانی و نابینائی وغربت وطن دراسد آباد همدان درگذشته بود (حدود ۱۳۰۱ق) درهمین سال رقیبش سیدمحمودپاچا هم ازکنر رانده شد ودرمنفای خود (هند) بمرد واین شمع کم فرصت که پروانهٔ آتش بجانی را سوخته‌بودنیز آرام وسلامت ندید .

صدق الله العلی العظیم : ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکن الله ذوفضل علی العالمین (البقره ۲۵۱)

یعنی : واگرنه باز داشت خدای استی مردمان رابرخی ازیشان ببرخی' تباه شدی زمین ، ولکن خدای خداوند فضل است برجهانیان . (۲)

---

(۱) یعنی درجملهٔ اموال دولت گرفته شود .

(۲) ترجمهٔ تفسیر طبری حدود ۳۶۰ ق ۱۴۹/۱ طبع حبیب‌یغمائی تهران ۱۳۳۹ش .



جمیس سنا (ابونظاره) همکار سید جمال الدین افغانی درپاریس .

استدراك

«۱»

افغانیت سید در اسناد خارجی

در سنه ۱۸۸۳م سالیکه سید افغانی در پاریس بمعیت جمس سانوا مشهور به ابو نظاره (بابه‌عینکی) سرگرم نشرات جنبش آفرین، وارسال نامه‌های تهدیدآمیز به سران کشوری مصر و نمایندگان سیاسی انگلیس در قاهره بامضای مستعار المنتقم وغیره بود، وزیر خارجه انگلیس در نامه محرمانه ۵۹۱ مورخ ۱۵جون ۱۸۸۳ به سفیر خود در پاریس خبر داد، که مبداء این اعمال یکنفر افغانی بنام جمال‌الدین است و باید از پلیس پاریس گزارش احوال وی بدست آید. رئیس پلیس فرانسه در نامه ۶جولای ۱۸۸۳ چنین جواب میدهد: «... آقای جمال الدین نویسنده و ادیب اصلش افغانی ۴۵ساله مجرد» است که از کلکته بپاریس آمده است» (۱)

---

(۱) بایه گذارنهضت های اسلامی تالیف صدر واثقی ۱۶۵ طبع تهران ۱۳۴۸ش.

«۲»

سفیر انگلیس در دربار تزاری در نامهٔ محرمانه شماره ۴۰ مورخ ۷ فبروری ۱۸۹۰م از سنت پترسبورگ به لندن می‌نویسد: «.... میرزا محمود خان سفیر ایران در روسیه امروز نزد من آمده و بطور خیلی محرمانه .... بمن گفت شیخ جمال الدین در حال حاضر در ایران است .... ظاهراً شیخ تبعهٔ ایران است، و یا لا اقل از یک پدر و مادر افغانی در آنجا به دنیا آمده است .....» (۲)

«۳»

سید در سنه ۱۳۰۹ ق با سر دبیر پال مال گزیت طبع لندن که آرتور آرنولد نام داشت مصاحبه یی نموده که در آن از او سوال میکند: علاقه و ارتباط شما با ایران چیست؟
سید در جواب گوید: من افغانی هستم، که یکی از خالص ترین هم نژاد ایرانی (مراد آریایی) می باشد (۳)

«۴»

وقتی سید از تهران باشاره ناصرالدین شاه و درباریانش همراه امین الضرب بتاریخ ۱۰ می ۱۸۸۷م بمسکو رسید، روزنامه مسکو گزیت ۱۳ جولائی ۱۸۸۷م در بارهٔ او چنین نوشت:

(۲) همین مأخذ ص ۱۶۵.
(۳) همین مأخذ ص ۲۰۷.

«این شخص اهل کابل است از آنجا بقاهره تبعید شده بود ....(۴)

«۵»

تکملهٔ کرونولوجی

در (ص ۷۰) بعد از سطر (۶) اضافه شود:

سفر چهارماهه سید بکابل؟ ۱۲۹۹ ق ۱۸۸۱ م در اوائل شاهی امیر عبدالرحمن خان. در ص ۷۱ بعد از سطر (۶) اضافه شود: اخذ اجازه با مضای ناصرالدین شاه در بارهٔ رفتن بفرنگستان رجب ۱۳۰۴ ق ۱۸۸۷م در (ص ۷۱ بعد از سطر ۱۴) اضافه شود:

در تهران بحضور ناصر الدین شاه: سه‌شنبه ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۰۷ ق ۱۸۸۹م در (ص ۷۲ بعد از سطر ۷) اضافه شود:

احتجاج رسمی دولت قاجاری بانگلستان در بارهٔ اعمال سید: ۲۸ اپریل ۱۸۹۲م در ص ۷۲ بعد از سطر اخیر اضافه شود:

مراسم تجلیل سال هشتادم وفات او در کابل: مارچ ۱۹۷۷ حوت ۱۳۵۵ ش در (ص ۷۲ بعد از سطر ۱۵) اضافه شود:

مستر کراین امریکائی ضریح نفیسی برای قبر سید بمشوره و همدستی خلیل یک رئیس موزه استانبول ساخت که مستطیل است و بدو طرف با خط ثلث جلی نوشته دارد:

(۴) همین مأخذ ۱۵۰.

شرح کلیشهٔ صفحه ماقبل

مناظر مختلف مقبرهٔ سید در استانبول

۱– کتابهٔ عکس ۶ بزبان ترکی (طرف‌پای) :

بو سز ار دنیانگ هرطرفنده‌گی مسلمانلرگ صمیمی دوستی اولان امریقائی خیرپرور مستر چارلس قره ین طرفندن بنا ایدیلمشدر ۱۹۲۶

ترجمه: این سز ار توسط دوست صمیمی مسلمانان جهان سرد خیرپرور آقای چارلس کراین ساخته شده است . ۱۹۲۶

۲– کتابهٔ عکس ۸ بزبان ترکی (طرف راست وچپ) :

جهان چونکه باقی . . . دگل وفابولماز اندن نه سلطان نه قول

. . . . مدتی جهانگ همیشه بود رعادتی

ترجمه: جهان چون بقایی ندارد ،باشاه وبنده وفایی ندارد،مدت عمر زودگذراست وعادت جهان همواره چنین است .

۳– کتابه عکس ۷ بزبان ترکی (بالای سر) :

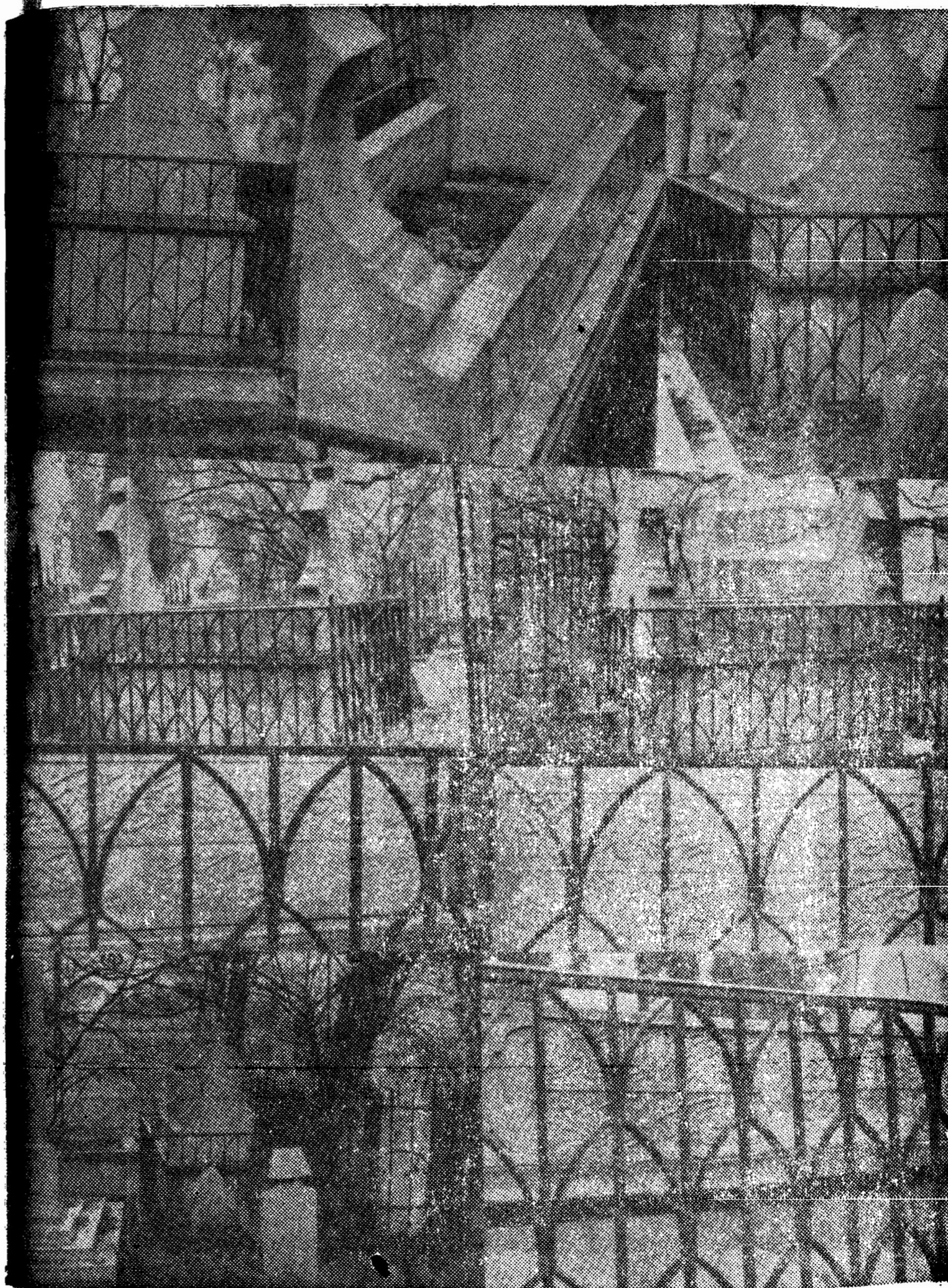
بو بوک اسلام عالمی جمال الدین افغانی بو راده یاتیور .

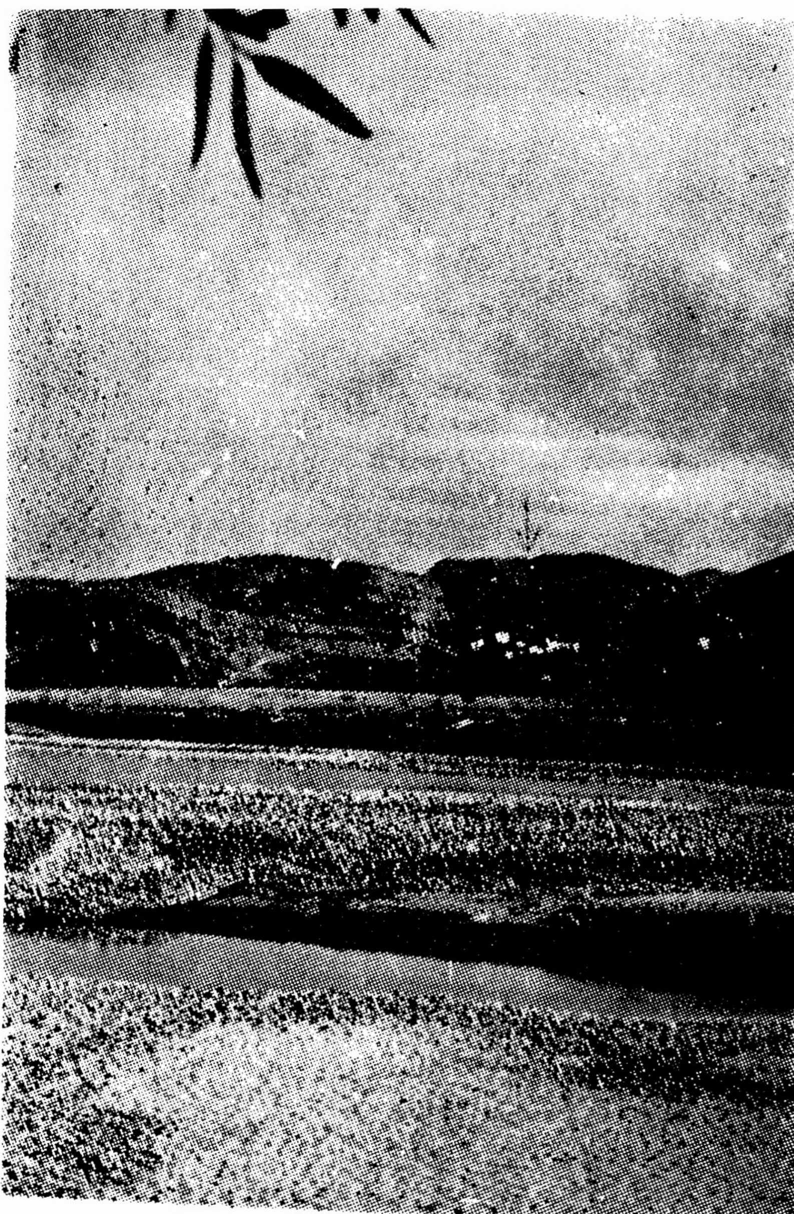
دوغدیغی تاریخ روحنه فاتحه ئولدیگی تاریخ

۱۲۵۴ هجری ۱۸۳۸ میلادی (کمال) ۵ شوال ۱۳۱۴–۹ مارت ۱۸۹۷

ترجمه: عالم بزرگ اسلام جمال الدین افغانی در ینجا خفته است بر روان اوفاتحه باد .

تاریخ تولد ..... (خطاط کمال) تاریخ وفات ......





(عکس ۲۳)قریه صفدرگټ برکناردریای کنر•

یک تصحیح مهم

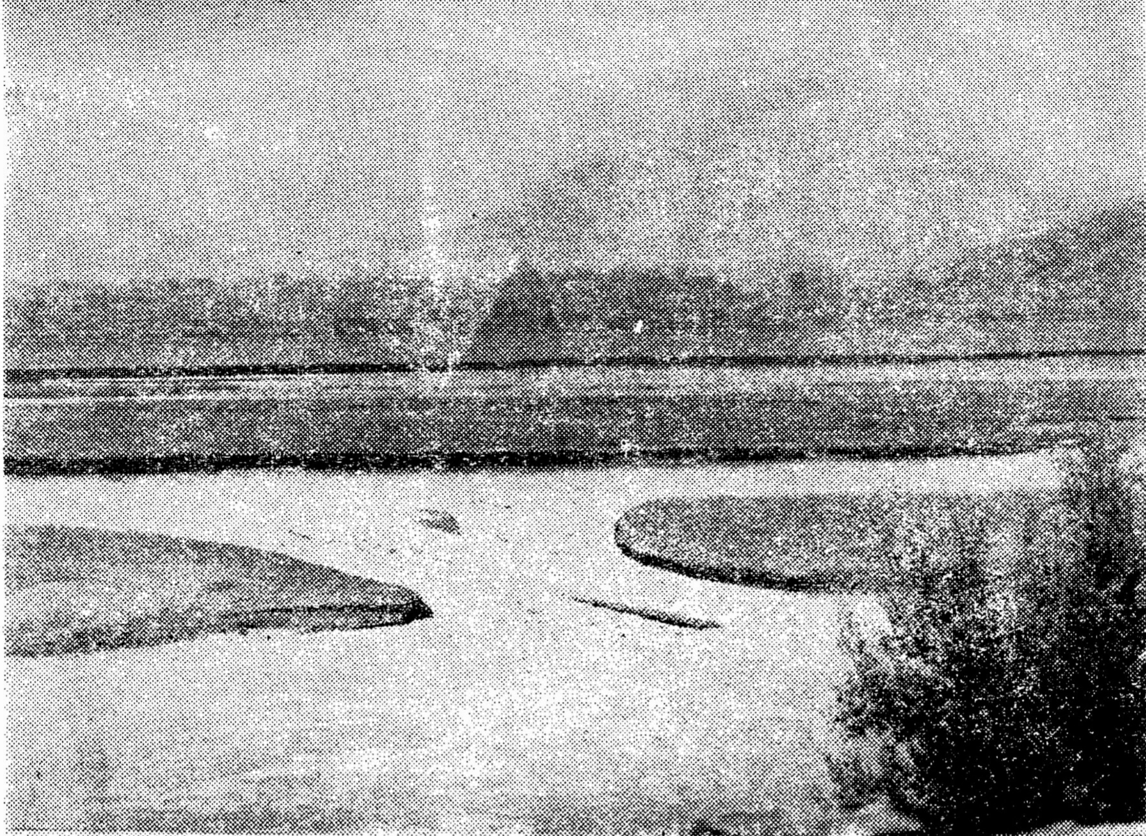
درشجرهٔ نسب‌صفحه ۲۹ سلسله نسب میاعباس به‌سید جمال می پیوندد که دو پسر بنام عبداله وظهیر الدین داشت ومیاعباس ازسلاله سید عبداله است (بنگرید ص ۴۰)



(عکس ۱۸) مرقد سیدجمال الدین افغانی درقبرستان «شیخلر مزارلیغی» استانبول .



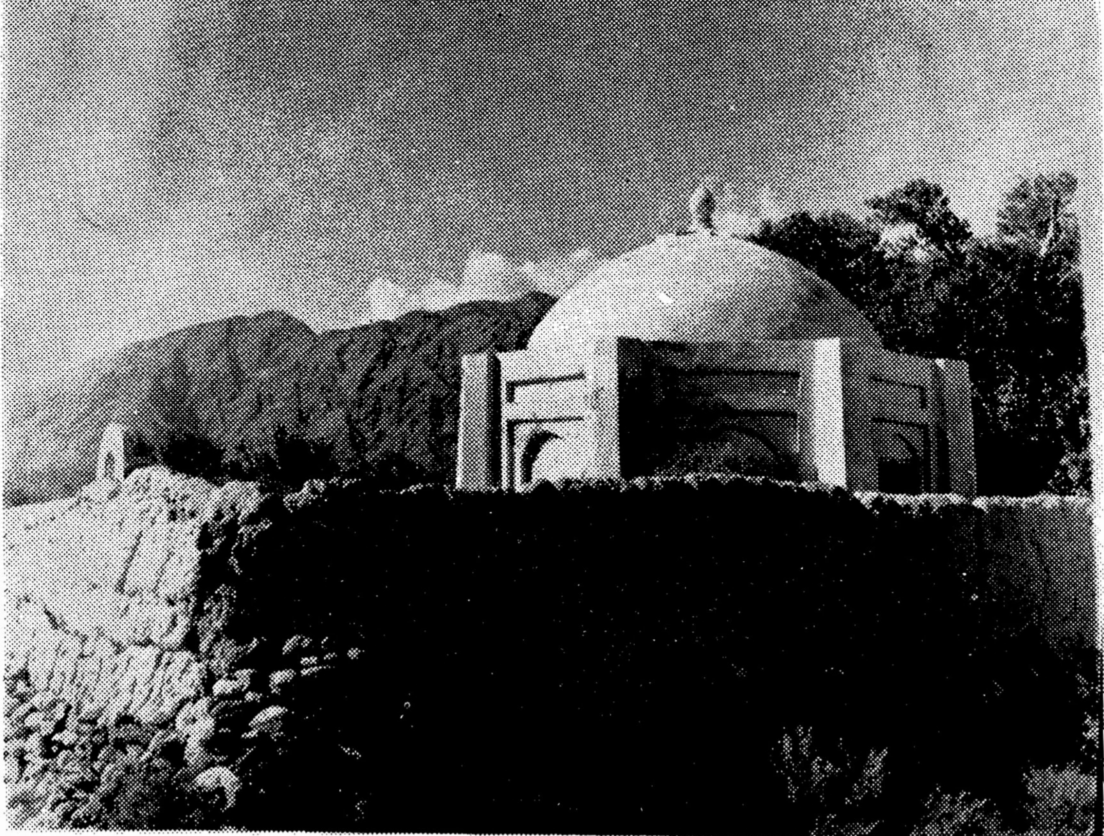
(عکس ۱۹) منظر عمومی شیخلر مزارلیغی دراستانبول که سیدجمال الدین افغانی رادر آنجا دفن کرده بودند .



(عکس۱۶) دریای کنر ودورنمـای پشد، مسکن سادات خاندان سیدعلی ترمذی(پیربابا)



(عکس ١٦) دو نهی کنار چپ دریای کنر مدفن اجداد سیدجمال الدین افغانی .



(عکس ۱٦) منظر عمومی گورستان خاندان سیدجمال الدین افغانی دردونهی کنړ.



سید جمال الدین افغانی به لباس ترکی در استانبول .



شیخ محمد عبده شاگرد وهمکار نزدیک سید (متوفی ۱۹۰۵ م) این شخص درسال
اخیر زندگی مقام مفتی اعظم مصر راعهده دار گردیده بود .



لیسه سید جمال‌الدین افغانی درکنر•



ناصرالدین‌شاه قاجار پادشاه معاصر سیدجمال‌الدین‌افغانی در ایران .



مسجد گذری شهر کابل نخستین آموزشگاه سیدجمال الدین افغانی .



سیدجمال الدین افغانی در مسکو .



العدد الاول | السنة الاولى

مدير السياسة
جمال الدين الحسيني الافغاني
Directeur Politique
GEMAL-ED-DIN EL-AFGHAN

ترسل الجريدة الى جميع الجهات الشرقية مجانا

قد عينت اجرة للبريد خمسة فرنكات في السنة لمن تسمح به نفسه



العروة الوثقى
لا انفصام لها
LIEN INDISSOLUBLE

جريدة سياسية ادبية
تصدر يوم الخميس

المحرر الاول
الشيخ محمد عبده
Rédacteur en Chef
CHEICK MOHAMED ABDO.

من شاء ان يبعث الينا بتحارير او رسائل في اي موضوع كان رغبة نشرها في الجريدة او التنبيه على امر مهم فليرسلها الى ادارة الجريدة بهذا العنوان
6, rue Martel, à Paris



يوم الخميس في ١٥ جمادى الاول سنة ١٣٠١ | ١٣ مارس سنة ١٨٨٤

بسم الله الرحمن الرحيم . ربنا عليك توكلنا واليك انبنا واليك المصير . هذا ما تمده العناية الالهية من قول الحق متعلقا باحوال الشرق وعلى الله التكل في نجاح العمل .

حقبت مذاهب الطامعين ازمانا ثم ظهرت بسدات على طرق ربما لا تنكرها الانفس لم التوت . اوغل الاقوياء من الامم في سيرهم بالضعفاء حتى تجاوزوا بيداء الفكر وبعدوا البالهم حتى الحلوم عن انفسهم وخرجوا بهم عن محيط النظر وبانوا بهم عن الصحيح ما لا تحمله النفوس البشرية .

ذهب الاوهام الى ما يسوله الوهم ويغري بتخيله الخيال التي تبعث لدفع ما لا يطاق اذا قام بتدبيرها قيم عليها يدبر لسيرها لا يكتفي في توقيف سريانها او بحصر آثارها [illegible] القيم واهلاك ذلك المدبر فان العلة ما دامت موجودة لا تزال آثارها تتعد ربعها فان ذهب قيم خلفه آخر اوسع منه خبرة وانفذ بصيرة . نعم يمكن تخفيف الاثر او ازالته بازالة علته ورفع اسبابه .

جرت عادة الامم ان تانف من الخضوع لمن يباينها في الاخلاق والعادات والمشارب وان لم يكلفها بزائد عما كانت تدين به لمن هو على ما كانها فكيف بها اذا حملها ما لا طاقة لها به . لا ريب انها تستكره وان كانت تستكره وكلما ضولها وعدوا عليها بما لا تألفه عاداتها والزموها بما ليس في قدرتها ما تعنت عليه قواها وحصدوا من شوكة النوازع تحت اسم العدالة ليهيئوا كل ذلك وسيلة لنيل الطمع فكانت الحركة العرابية الصفراء فاقتضيها ذريعة الا ترا لسد طالبين فاندفع بهم سيل المصاعب بل طوفان المصائب على تلك البلاد وطموا البرج لا ريب ولكن اخطاء الظن وهموا بما لم ينالوا لم تكد تخمد تلك الحركة في بادي النظر حتى خلفتها حركة اخرى وفتح باب كان مسدودا وقام قائم بدعوة لها المكانة الاولى في نفوس المسلمين بل هي بقية آمالهم ولا ندري الآن ماذا تستعقبه هذه الحركة الجديدة وربما يوجد من يدعى ان

صفحة اول شمارة اول جريدة عروة الوثقى .